

«اهمیت تاریخی فرازتابکو»

مهندس عزت‌الله سجابی

«چارچوب موضوعی و ارسائی تاریخی فرازتاب»

«فضای بین‌المللی»

نشست چهارم

سه‌شنبه ۲۶ دی ۱۳۸۵

سلام بر جمع، شب به خیر. با اجازه و با مشارکت شما چهارمین نشست «هشت فراز، هزار نیاز» را آغاز می‌کنیم. مستحضر بودید که سه جلسه‌ی اول را مقدماتی تلقی کردیم؛ برای بیان کلیات و بیان روش‌ها و ضرورت‌ها. از این جلسه به خواست خدا، به اولین فراز، تنباکو ره‌می‌بریم. قرار گذاشتیم که در ابتدای هر فراز «آقای مهندس سحابی» به عنوان فردی که صاحب تجربه‌ی تاریخی هستند، [بحث را آغاز کنند]. اگرچه این فراز را مشاهده نکردند و در آن حضور نداشتند، اما صاحب دیدگاه هستند. حدود دو دهه‌ی قبل در کتاب جنبش ملی ایران مقدمه‌ای را تقریر کردند و جان‌مایه‌ی نهضت تنباکو را در معرض دید خواننده گذاشتند. جلسه را با صحبت‌های مهندس سحابی در خصوص اهمیت تاریخی فراز تنباکو آغاز می‌کنیم و بعد به رغم فاصله‌ای که بین من و ایشان وجود دارد، سعی می‌کنم بحث خودم را عرضه کنم.

اهمیت تاریخی فراز تنباکو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. رَبَّنَا وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى وَجَنَّبْنَا مِمَّا لَا تُحِبُّ. وظیفه‌ای که آقای صابر به عهده‌ی من گذاشتند این است که تا آن‌جایی که سوادم اجازه می‌دهد، معرفی دوره‌ی مورد نظر تاریخی را که ایشان اسمش را فراز گذاشته‌اند، به عرضتان برسانم. دوره، معروف است به نهضت تنباکو که در عهد «ناصرالدین‌شاه» واقع شد و آغاز ورود مردم به تصمیم‌گیری‌ها، اجراییات، عملیات و... است. زد و بندهایی هیات حاکمه با دول خارجی کردند که مردم تا آن زمان هیچ دخالت و ورودی در این جریان‌ها نداشتند. اهمیت جنبش تنباکو به این است که ورود مردم به این صحنه آغاز می‌شود.

من مخصوصاً می‌گویم مردم و نمی‌گویم ملت؛ به این دلیل که در آن زمان ویژگی‌های لازم برای ملت شمرده‌شدن در مردم وجود نداشت. اکثریت مردم سرشان به کار و زندگی خودشان، معاش و گرفتاری‌های روز و عقب‌ماندگی‌های اجتماع مشغول بود و کم‌تر به امور کلان کشور می‌اندیشیدند و فقط تعدادی از نخبگان بودند که این امور می‌پرداختند.

در این حوالی قرارداد عظیمی بین دولت ایران و یک سرمایه‌گذار انگلیسی به نام «رویترا» بسته شده بود که این قرارداد بسیار عجیب بود. تاریخ‌نگارها همه این صفت عجیب را به این قرارداد نسبت می‌دهند. این قرارداد از ماه تا ماهی، از شیر مرغ تا جان آدمی‌زاد، همه چیز کشور ایران را فرا می‌گرفت. حق استخراج و صادرات معادن، بانک‌ها، راهسازی، کشتی‌رانی، تاسیس کارخانه‌جات و... همه‌ی این امتیازها را به رویترا داده بودند. او ابتدا خودش هم نمی‌دانسته چه قراردادی بسته و وقتی با کارشناسان تماس می‌گیرد، برآورد می‌کنند مواردی که در قرارداد به عهده او گذاشته‌اند، چیزی حدود ۵۰۰ میلیون لیره‌ی آن زمان سرمایه می‌خواهد. او برای تامین سرمایه به انگلستان رفت و اولین اقدام هم بستن قرارداد تنباکو با موسسه‌ی رژی بود. یک موسسه به نام رژی امتیاز کشت، درو، برداشت، فرآوری و توزیع تنباکو در سراسر کشور و صادرات آن به خارج را بر عهده گرفت.

در مقابل این، جنبشی شروع شد که برای اولین بار مردم وارد این معادلات شدند. البته همه مردم متوجه این نبودند، در کتاب *امیرکبیر و ایران*^۱، «آقای آدمیت» می‌گوید تجار تنباکو از این قرارداد صدمه می‌دیدند و آن‌ها این واقعه را راه انداختند. اما آن‌چه در واقع اتفاق افتاد، این نبود. تجار بعدها که نهضت گرفت و سراسری شد، دخالت داشتند و فعالیت‌ها و تبلیغاتی هم کردند. ولكن محرک این [جنبش] روحانیت بود که منظوم را از این

۱. آدمیت، فریدون. امیرکبیر و ایران. انتشارات خوارزمی. چاپ سوم، ۱۳۷۸.

روحانیت عرض خواهم کرد. کتابی هست با نام *ناسیونالیسم در ایران*^۱ از «ریچارد کاتم»، کاتم از سال‌های ۳۲ تا چندسال بعد عضو سفارت آمریکا بود و می‌گویند عامل سیا بوده، اما مطالعات زیادی در ایران کرده‌است و وقتی به آمریکا بر می‌گردد، جزو کادر علمی دانشگاه‌ها می‌شود. کاتم در مقدمه‌ی این کتاب می‌گوید: در سال‌های ۱۸۹۰ در ایران اتفاقی افتاد که بی‌سابقه بود و حامل این اتفاق مذهب بود. در کشور ما به‌خصوص بعد از انقلاب که روحانیون همه صحنه‌های فرهنگی و سیاسی و تبلیغاتی را در اختیار دارند، همه این‌ها را به هنر روحانیت نسبت می‌دهند و فتوای «مرحوم میرزای شیرازی» را مقدمه و استارت این جنبش تلقی می‌کنند. در حالی که اگر قدری تاریخ آن ایام را بخوانیم، می‌بینیم که چنین نیست و روحانیون خودشان مبدع این حرکت نبودند. یک فرد، فقط یک شخصیت به نام «سید جمال‌الدین اسدآبادی» مبدع حرکت بود. ایشان بعد از یکی دو سفر که به ایران کرد و تلاش‌هایی که برای تکان‌دادن ناصرالدین‌شاه از تخت فرعون‌ی‌اش و شروع نوسازی در ایران کرد، مایوس شد. دولت هم ایشان را آدم مضرّی تلقی کرد و از ایران اخراجش کرد. ایشان وقتی از ایران رفت دو نامه یکی به میرزای شیرازی که مجتهد زمان در نجف بودند و یکی هم به علمای ایران نوشت. در آن نامه راجع به حقیقتِ قرارداد رویتر مطالب زیادی دارد. مطالب هم آموزنده و هم تحریک‌کننده است. لذا با فعالیت ایشان مرحوم میرزای شیرازی مصرف تنباکو را در داخل ایران تحریم کردند*. این مهم است که این تحریم بسیار نافذ بود، یعنی در اقصا نقاط کشور مردم به این فتوا عمل کردند. حتی درون دربار، همسران ناصرالدین‌شاه از مصرف تنباکو خودداری کردند، لذا کمپانی رژی که در داخل ایران این امتیاز را گرفته بود، با عدم وجود بازار مصرف روبرو شد و مجبور شد دستگاهش را جمع کند و برود ولی در مقابل از

۱. کاتم، ریچارد. *ناسیونالیسم در ایران*. ترجمه احمد تدین. انتشارات کویر. چاپ چهارم، ۱۳۸۵، تهران.

دولت ایران خسارت‌های بسیاری را گرفتند.

منظور بنده این است که محرک این حرکت چه بود؟ برخی از نخبگان و مردم غم‌ها و نارضایتی‌های زیادی در دل داشتند؛ از یک طرف شاهد جنگ‌های ایران و روس بودند که منجر به عهدنامه یا ننگین‌نامه‌ی گلستان و ترکمن‌چای بودند. [از طرف دیگر] در زمان سلطنت «محمدشاه» هم «میرزا ابولقاسم قائم‌مقام» که یک رهبر ملی و بسیار ورزیده و مدیر و مدبر بود و بسیار نسبت به دخالت‌های خارجی‌ها حساسیت داشت، کشته شد. در جریان انتقال سلطنت که ناصرالدین‌شاه از تبریز به تهران آمد، «میرزا تقی‌خان امیرکبیر» همه کاره‌ی ناصرالدین‌شاه بود. او هم شروع به اصلاحاتی بنیادی و اساسی، به‌خصوص در روابط ایران و قدرت‌های خارجی کرد. او می‌خواست نهادهایی ایجاد کند که حتی المقدور دست این‌ها را کوتاه کند، لذا استعمار خارجی و مشخصاً انگلیس و روس کینه‌ی عمیقی نسبت به میرزا تقی‌خان پیدا کردند و ناصرالدین‌شاه را مجبور کردند که میرزا تقی‌خان را ابتدا عزل کند و بعد هم بکشد. این‌ها در دل مردم اثر گذاشته بود و غم‌هایی در دل مردم بود. گاهی اتفاق می‌افتد که آب در لیوان درجه‌ی حرارتش به زیر صفر می‌رسد اما یخ نمی‌زند و منتظر اندک انرژی‌ای است که به آن برسد و یخ بزند. این حرکت هم از این‌گونه بود، غم‌هایی در دل افراد مخصوصاً وجدان‌های نخبگان جامعه که به فکر مصالح عالی و امور کلان کشور بودند، انباشته بود و این انباشت‌ها موجب به این حرکت شد.

این حرکت از این جهت میمون و مبارک است که آغاز ورود مردم به صحنه‌ی اجتماع، سیاست و تصمیم‌گیری‌های دولت است. تا آن موقع معمولاً در سطح شاه و وزرا و صدراعظم طرح بحثی می‌شد، تصمیم‌گیری می‌شد و قرارداد بسته می‌شد. مردم اصلاً یا خبردار نمی‌شدند و یا اگر خبردار می‌شدند، اصلاً نقشی نداشتند. به این جهت این حرکت برای ما اهمیت تاریخی دارد که نخستین بار است که مردم به صحنه‌ی اجتماع، سیاست و سرنوشت خودشان

قدم می‌گذارند. همان‌طور که عرض کردم کتاب کاتم می‌گوید که محرک این جریان مذهب بود و لاکن آقای آدمیت آن را به منافع تجار نسبت می‌دهد. البته منافع تجار صدمه دیده بود و آن‌ها به تحرکاتی برخاسته بودند اما این قدرت و توان را نداشتند که تا این حد این نهضت را تا درون دربار فراگیر [کنند]. این نهضت آغازگر حرکت مردم ایران است؛ این که من می‌گویم مردم و نه ملت، به این علت است که ملت مردمی هستند که نسبت به خودشان یک خودآگاهی [دارند و] می‌دانند ریشه‌های تاریخی‌شان، منافع و مصالحشان و نیازهای‌شان چیست اما مردم هنوز این خودآگاهی جمعی را پیدا نکرده‌اند. اگر کتاب *تاریخ مشروطه ایران*^۱ از «مرحوم کسروی» را خوانده باشید، توضیح می‌دهد که برای اولین بار طی جریان مشروطه صحبت از ملت و وطن ایران به میان آمد^{**}. تا قبل از آن کسی متوجه این نبود و تنها یک حس وجود داشت که آن حس مذهبی بود. اکثر مردم مذهبی بودند و فرمان مراجع تقلیدشان را اجرا می‌کردند و فرمان میرزای شیرازی اثر داشت. روحانیت این حرکت را ابداع نکرد بلکه سیدجمال افغانی کرد. سید جمال کیست؟ اگر کتاب *هند آزادی* گرفت^۲ اثر «ابوالکلام آزاد» را که به فارسی هم ترجمه شده است، بخوانید، می‌بینید که بنیان‌گذار نهضت استقلال‌طلبانه‌ی هندوستان سید جمال بود. مقابله با انگلیس‌ها در افغانستان را او رقم زد، حرکت نهضت تنباکو در ایران را هم او رقم زد. به سمت غرب که برویم به قول کتاب *تاریخ جدید عرب*^۳ که [تاریخدانان] اتحاد شوروی نوشته است، بنیان‌گذار نهضت

۱. کسروی، احمد، *تاریخ مشروطه ایران*. انتشارات امیرکبیر، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۰، تهران.

۲. آزاد، ابوالکلام، *هند آزادی* گرفت. ترجمه‌ی امیرفریدون گرگانی، شرکت انتشار کتاب‌های جیبی امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۴۲، تهران.

۳. لوتسکی، باراسوویچ، *تاریخ جدید کشورهای عرب*، ترجمه‌ی رفیع رفیعی، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۹، تهران.

ملی مصر سیدجمال‌الدین بود. اگر کتاب *افضل الجهاد*^۱ را مطالعه فرموده باشید، در انقلاب الجزایر چند عامل موثر بود که اولین عامل، سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود. سیدجمال آن زمان حیات نداشت ولی شاگردانش در دو جهت [تاثیرگذار بودند]، یکی در میان روشنفکران و روحانیون ملی الجزایر مثل «مرحوم شیخ عبدالحمید بن بادیس» (برای این که بن بادیس را بشناسید کتابی^۲ که آقای یوسفی اشکوری در این باره نوشتند را مطالعه کنید و ببینید صد سال پیش چقدر مترقی بوده است) و «علامه البشیر ابراهیمی»، از جهت دیگر بخشی از انقلاب الجزایر که *جبهه‌ی ملی الجزایر* به نام FLN را تشکیل داده بودند. [این جبهه] خود از دو جبهه تشکیل روشنفکران و روحانیون مخالف استعمار فرانسه تشکیل شده بود. روشنفکران الجزایر در حزب *توده‌ی الجزایر* شرکت داشتند که شخصی به نام «مصالی حاج» آن را تاسیس کرد. مصالی حاج، شخصیت برجسته و سازمانده و مدیر بود که البته بعدها قولی هست که در انقلاب الجزایر خیانت کرد و با FLN مخالفت کرد و اخراج شد. مصالی حاج از کارگران شمال آفریقا در فرانسه بود و در چند اعتصاب کارگری شرکت داشت، تجربه‌ی سندیکایی بالایی داشت و در نتیجه‌ی چند اعتصاب، او را از فرانسه به سویس تبعید کردند. او در سویس با «امیرشهد ارسلان» که از شاگردان سیدجمال بود، آشنا شد و تحت تاثیر او قرار گرفت. مصالی حاج، فردی است که از یک طرف در حزب کمونیست است و در سازماندهی سندیکاهای کارگری تجربه دارد و از طرفی با امیرشهد و افکار سیدجمال و اسلام انقلابی آشنا می‌شود. این پایه‌ی دوم انقلاب الجزایر است. یک پایه روحانیونی بودند که عرض کردم و دیگری روشنفکران که انقلاب الجزایر را تاسیس کردند و طی شش سال درگیری بالاخره استقلال را فراهم

۱. اوزگان، عمار، افضل الجهاد. ترجمه‌ی حسن حبیبی، نشر جهاد، چاپ اول، ۱۳۵۷، تهران.
 ۲. المیلی، محمد، بن بادیس و الجزایر، ترجمه‌ی حسن یوسفی اشکوری، نشر یادآوران، چاپ اول، ۱۳۷۰، تهران.

کردند که حوادث مفصلی دارد و از بحث ما خارج است.

سیدجمال چنین آدمی بود و به قول «مرحوم مهندس بازرگان» از شرق تا غرب دنیای اسلام - از هندوستان تا الجزایر و مراکش - انگشت سید جمال در همه نهضت‌های آزادی‌بخش دیده می‌شود. سیدجمال چنین شخصیتی بود و نهضت تنباکو را در ایران او ایجاد کرد. کتاب کاتم در بازار هست، آن را مطالعه کنید چون کتاب تحقیقاتی، مستند و خوبی است و می‌گویید مذهب تحریک‌کننده بود. این شاهدی است که داریم. مذهب در ایران مانند مذهب مسیح در دنیای مسیحیت نبوده است. اگر واتیکان نقش ضدانقلابی داشته است به طوری که یکی از پایه‌های انقلاب فرانسه ضدیت با کلیسا بود و [بعد از آن] کلیسا در کل اروپا و مخصوصا در فرانسه عقب نشست. اما در اینجا مذهب چنین نبوده است. درست است که به قول «مرحوم شریعتی» مذهب سنتی در تحمیق یا استحمار مردم نقش دارد اما از طرف همین مذهب گاه انگیزه‌هایی ایجاد می‌شود که مردم را زنده می‌کند***. نهضت تنباکو یکی از این موارد است و ان‌شاءالله در فرازهای دیگر آقای صابر به نقش مذهب در موارد دیگر می‌رسند.

پس اهمیت این جنبش به این است که یک، مردم در تصمیمات و زد و بندهای حاکمیت ورود کردند، دوم این‌که موفق شدند هم حکومت را و هم کمپانی رژی را شکست بدهند. رژی دست و پایش را جمع کرد و از ایران رفت، البته بعدا به دلیل وابستگی دربار خسارت عظیمی پرداختند. اما به هر حال تشکیلات قرارداد رویتز که یک قرارداد استعماری تمام‌عیار بود در ایران نگرفت و این مقدمه‌ای شد بر این که قدم‌های بعدی جنبش خود به خود و پشت سرهم برداشته شود.

جنبش مشروطیت که تقریبا ۳۰-۲۵ سال بعد از جنبش تنباکو رقم خورد. با این که حیات فیزیکی و مادی سیدجمال تمام شده بود، در جنبش مشروطیت هم نقش او وجود داشت چرا که سیدجمال نهضتی ایجاد کرده

بود به نام نهضت وحدت عالم اسلام که بعد از خودش ادامه داشت و این ادامه موجب شد که شاگردانی در درون این نهضت تربیت شوند. «میرزا رضای کرمانی» که ضارب ناصرالدین شاه بود، شاگرد همین مکتب بود. «مرحوم شیخ احمد روحی» هم از همین مکتب بود که جنبش مشروطه که شروع شد به ایران آمد. در تبریز محمدعلی شاه که آن موقع هنوز ولیعهد بود، آن‌ها را گرفتند و با فجیع‌ترین شکنجه‌ها کشتند و در پوستشان کاه کردند! من این بحث‌ها را از این جهت نمی‌کنم که یک شخص را بالا ببرم و بگویم او نقش خدایی داشته است و لاکن باید به روش‌ها و شیوه‌هایی که او به کار برد توجه کرد. سیدجمال یک روحانی بود اما بسیار برتر از علمای روحانی معاصر خودش بود و هم در روحانیت تسنن و هم تشیع آثار بسیار گذاشت. بزرگان نهضت نوگرایی اسلامی در دنیای عرب، مصر، سوریه، لبنان و عثمانی آن زمان همه شاگردان سیدجمال بودند. این را بنده نمی‌گویم، کتاب تاریخ جدید عرب که تاریخدانان شوروی نوشته‌اند، می‌گویند.

این‌ها ویژگی‌های این دوره‌ای است که آقای صابر اسم آن را فراز گذاشته‌اند. این دوره آغاز ورود مردم به صحنه و پیدایش مفهوم ملت یعنی خودآگاهی مردم یک سرزمین، یک کشور، یک شهر یا حتی یک ده به سابقه‌ی تاریخی خودشان، به اجداد و ریشه‌های تاریخی خودشان است. وقتی این خودآگاهی به وجود آمد، ملت دیگر یک نفر و دو نفر نیست، یک شخصیت واحد است. همان‌طور که کاتم هم می‌گوید شخصیت ملت ایران با این جنبش تکوین یافت و شروع شد تا به جنبش مشروطیت و حوادث بعد از آن رسید که به موقع توضیح خواهند داد و بنده هم پامنبری آقای صابر هستم.

۱. شیخ احمد روحی و «میرزا حسن خان خیبرالملک» از شاگردان سیدجمال اسدآبادی بودند که پس از کشته شدن ناصرالدین شاه با درخواست ایران از سوی عثمانی تحویل ایران داده شدند و به دست محمدعلی شاه، ولیعهد در تبریز کشته شدند.

با تشکر از آقای مهندس سحابی و بحث‌شان ذیل عنوان/اهمیت تاریخی فراز تنباکو. از منظر ایشان سه موج اهمیت‌دار در فراز اول پدیدار شد؛ عنصر اول، آگاهی‌بخشی بود که تشریح کردند از جانب سید جمال که فرد فسفرمصرف‌کنی بود و پس‌پیشانی شورانگیزی داشت و بنا بود که جهان پیرامون خودش را تغییر بدهد [مطرح شد]. عامل دوم محرک تاریخی دوره بود که مذهب را تاکید کردند و عامل سوم هم تبدیل مردم فله‌بار آن‌زمان به ملت شکل‌یافته‌ی آرمان‌دار صاحب‌هویت نسبی در دوران خودش بود. قرار ما بر این بود که ابتدا اهمیت تاریخی دوره، مورد تاکید قرار بگیرد و بعد بحث را آغاز کنیم. بعد از سه جلسه‌ی مقدماتی که مزاحمتان بودم امروز به فراز اول که در حقیقت تنباکوست، ورود می‌کنیم.

چارچوب موضوعی و ارسی تاریخی فرازا

قبل از این‌که به فراز تنباکو ورود کنیم، بر روی روش بحث و چارچوب محتوایی بحث که در حقیقت چارچوب ثابت تحلیل و ارسی هشت فراز است، یک مکث کوتاه می‌کنیم. تیرهایی که ذیل عنوان چارچوب موضوعی و ارسی تاریخی فرازا معین شده، حدود ۲۰ سوتیتر است و با این روش طراحی شده که ابتدا ببینیم بیرون از ایران چه خبر است؛

تشکیلات

استراتژی

مشی

فضای بین‌المللی

شرایط داخلی

زمینه‌های بروز حرکت

ایدئولوژی	روایت فراز
برداجماعی - برد جغرافیایی	مطالبات
جهت گیری طبقاتی	شعارها
دستاوردها	نیروهای آغازگر
جمع بندی نهایی	نیروهای دست اندر کار
آموزش های فراز	مردم

در حقیقت روش از بیرون به درون را انتخاب کردیم، نه به مفهوم این که آنچه بیرون رخ می دهد، اصالت دارد و مبناست و آنچه که درون رخ می دهد، عرض است و متأثر از بیرون؛ نه! بینیم گفتمان بین المللی چیست، فضای دوران چیست، فضای منطقه چیست، جهان چه تاثیر و تاثراتی روی ایران دارد. بعد از آن می آیم زمینه های حرکت را بررسی می کنیم****.

بعد از این دو معرفیِ زمینه ای، از ایده شروع می کنیم؛ مطالبات و شعار چه بوده است.

بعد از ایده می آیم سراغ سازماندهی، رهبری، نیروی استارتر یا آغازگر، نیروهای دست اندرکار، مردم و تشکیلات.

بعد استراتژی است؛ مشی درون آن استراتژی، ایدئولوژی، بازتاب های اجتماعی و بعد برد اجتماعی را بررسی می کنیم؛ سراسری بوده، کلان شهری بوده، منطقه ای بوده؟ برد اجتماعی و جغرافیایی هر دو هم زمان بررسی می شود.

بعد سمت طبقاتی حرکت چه بوده، آرمان طبقاتی داشته یا نداشته، آرمان طبقاتی چه جایگاهی درون آن حرکت داشته و نهایتاً به فرجام حرکت می رسم؛ دستاوردها، جمع بندی نهایی و آموزش های فراز. با این توضیح وارد متن بحث تنباکو می شویم.

فضای بین‌المللی

فضای بین‌المللی را تا حد امکان باز می‌کنیم. بار قبل دریافتیم که تاریخ جان دارد و موجود جان‌داری است. با این درک و دریافت، از این به بعد ببینیم که جان و جان‌مایه‌ی تاریخ در هر فراز چیست؟ آن بحث‌ها را به عنوان یک بحث مکانیکی مستقل مطرح نکردیم. سعی می‌کنیم عصاره‌اش را از این به بعد در جای جای و جزء جزء بحثمان تا آنجا که زمان اجازه بدهد و جمع حوصله داشته باشد، تزریق کنیم.

همان‌طور که مهندس سحابی گفتند، الان می‌خواهیم ببینیم اتفاقی که در ۱۸۹۰ میلادی و ۶۹-۱۲۶۸ هجری شمسی در ایران رخ داد [چه بود؟]؛ قراردادی منعقد شد، آن قرارداد همان‌طور که توضیح داده‌شد، منشا اعتراضات نهفته‌ی اجتماعی شد، یک قیام کوتاه و مقطع مردمی صورت گرفت و قرارداد از حالت انعقاد به حالت ماقبل انعقاد سمت پیدا کرد و منتفی شد. [این اتفاق] یک نقطه‌ی تلاقی تاریخی است بین ایرانی که ساکن و پذیرا بوده. آقای مهندس [سحابی] به درستی تاکید می‌کنند که یک امپریالیستی وجود دارد و یک زمینه‌ی نفوذی؛ امپریالیسم، مهاجم و توسعه‌طلب است، حد ناشناس است اما در درون کشورهای میزبان هم شکاف‌هایی یا حداقل روزنه‌های پذیرنده‌ای بوده که اسباب بساط پهن کردن آن نیروی مهاجم خارجی را فراهم می‌کند.

بیایم وقتی صرف کنیم و ببینیم دیالکتیک دورانی چیست؟ به هر حال اینجا قراردادی منعقد شده است اما ما آن قرارداد را صرفاً در هیات فرد یا شرکتی که قرارداد را منعقد کرده، نمی‌بینیم. پس زمینه و پشته‌ای داشته‌است. آن قرارداد بین غرب مهاجم متحول‌شده و شرق ساکن پذیرا منعقد می‌شود. در سایر کشورهای شرق هم، عصر، عصر امتیازات بوده. ببینیم چه سلسله

اتفاقاتی رخ داد که ایران و غرب در عصر امتیازات با هم یک وصلت تاریخی نافرجام و کوتاه‌مدت [برقرار] می‌کنند که محصولش جنبش کوتاه‌مدت تنباکو است. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹، یک رابطه‌ی تاریخی بین جریان دینامیک غرب با جریان غیردینامیک و پذیرای شرق برقرار می‌شود. ببینیم جوهره‌ی تحولش چه بوده؟

جوهره‌ی تحول

قبل از این‌که بیاییم جوهره‌ی تحول را در عین بررسی کنیم، ببینیم پدیدارش در ذهن چیست. منطقی است که در حقیقت این منطقی، مرحله و سیری دارد.

رهایی ذهن/فعالیت و تمرکز ذهن/وصلت با عین

برگرفته از بحث‌های گذشته، اگر در مرحله‌ی اول بخواهد تحولی رخ دهد، ذهن تلنگری می‌خورد. ذهن که تلنگر بخورد از منزل‌گاه پیشین آرام‌آرام جدا می‌شود و می‌رود که از صندوق‌خانه‌ی گردگرفته بیرون بیاید. ذهن می‌رود که با آن تلنگر رهایی آغاز کند. بعد از رهایی، ذهن فعال می‌شود و بر دغدغه‌های اکتونی متمرکز می‌شود. قبلاً دغدغه‌ای نبوده که ذهن فعال شود و دینامیسمی پیدا کند. بعد از رهایی، ذهن فعال و متمرکز می‌شود و به نوعی با شرایط عینی وصلت برقرار می‌کند.

ادراکات نوین ذهن/سازمان‌دهی ادراکات/رهیافت نو

در مرحله‌ی بعدی، در اثر فعالیت و دینامیسمِ ذهن و مصرفِ فسفر، ادراکات نوین ذهن شکل می‌گیرد. ویژگی ذهن این است که قابل طبقه‌بندی است و انسان صاحبِ ذهن می‌تواند ذهنش را مطبّق و مهندسی کند. این مرحله، مرحله‌ی سازمان‌دهی ذهن است و بعد از آن، ذهن فعال‌شده‌ی متمرکز شده‌ی سازمان‌یافته، طبیعتاً به رهیافت نویی نائل می‌شود. این سنت، سنت فکری بشر است. بشر از زمانی که منشا تحول شده، به‌خصوص در

دوران نو که قبلاً صحبتش را خدمتتان داشتیم، این سنت را از خودش متبادر کرده و بعداً این سنت به ثبت رسیده‌است. یعنی اگر ما بخواهیم بدانیم چه اتفاقی قبل از رنسانس و در درون رنسانس افتاد که منجر به این تحولات شگرف شد، منطقاً باید ذهن انسان را تحلیل کنیم؛ ذهنی که دینامیک است، متمرکز می‌شود، سازمان پیدا می‌کند، به رهیافت جدید می‌رسد، و آن رهیافت طبیعتاً تسری پیدا می‌کند و ریشه می‌دواند و منجر به محصولات متعین می‌شود.

عناصر دست اندرکار تحول

عناصر دست‌اندرکار تحول را می‌شود بر هشت محور طبقه‌بندی کرد؛

اندیشه‌ورزی

این قاعده و قانون است که هر جا تحولی صورت گرفته -چه در ایران ما و چه بیرون از دیوارهای مرزهای ملی ما- با همین مکانیزمی که خدمتتان گفتم، اندیشه‌ورزی‌ای صورت می‌گیرد؛ محصول ذهن و در نقطه‌ای محصول ازدواج و وصلت عین و ذهن.

انباشت فکری / تولد ایده / تولید نظریه

بعد از اندیشه‌ورزی، انباشت فکری‌ای حاصل می‌شود. از انباشت فکری، ایده‌ای متولد می‌شود. این ایده‌ها معمولاً دوران‌ساز هستند. هر وقت ذهن به کار گرفته شده -قبلاً رها شده، متمرکز شده، سازمان پیدا کرده و انباشتی تولید کرده- از آن انباشت، ایده‌ی دوران‌سازی بیرون آمده است. محصول آن ایده‌ی دوران‌ساز نظریه است. ایده، جرقه‌ای در ذهن است که بعد از این‌که جرقه زده شد، ایده پهن می‌شود و سفره پیدا می‌کند. از سفره‌دار شدن ایده، نظریه بیرون می‌آید. یعنی به قول نانو‌ها، از ورز ایده طبیعتاً نظریه تولید می‌شود. آن نظریه را اگر به تنور دوران بچسبانیم، حتماً چیزی که سدِ جوع بکند و انسانها و جوامع انسانی را سیر بکند، حاصل می‌شود.

کاربست روش

بعد از تولید و ورزِ نظریه، کاربست روش را داریم. یعنی روشی باید طراحی بشود که ایده‌ی برخاسته از ذهن را بتواند به کار ببندد. اگر روشی نباشد آن ایده طبیعتاً نمی‌تواند کاربست داشته باشد. در این هشت سال گذشته، یعنی دقیق‌تر بخواهیم عنوان کنیم، حدِ فاصل ۷۶ تا ۸۴، در جامعه‌ی ایران ایده کم نبود یا حداقل ایده‌ی محوری وجود داشت اما روشی برای کاربست ایده نبود. لذا ایده‌ها که شامل متنوع کردن جامعه، پاسخگو کردن قدرت، تکثر نیروهای دست‌اندرکار تحول، شکستن هرم قدرت و توزیع مجدد قدرت و مشارکت داشتن هرچه بیشتر مردم در روند ساخت و ساز اجتماعی بود، نتوانست تحقق پیدا بکند. چون روش ویژه‌ای درکار نبود که ایده ورز داده‌شده را به کار بگیرد.

سازمان‌دهی

بعد از این که روش، تحقق پیدا می‌کند، مرحله‌ی سازماندهی می‌رسد. یعنی انسان باید از ذهن خودش بیرون بزند و در عرصه‌ی عمل اجتماعی دست به سازماندهی، تقسیم کار، شبکه‌بندی و ... که نوع جنسشان سازمانی است، بزند.

نهادسازی / پیش‌برد

بعد از آن، نهادی می‌سازد که آن نهاد، حافظ و حامی آن ایده است. اگر ایده نهاد حافظ و حامی نداشته باشد، منزلگاهی و سقفی برای بروز و ظهور در عرصه‌ی جامعه ندارد. نهایتاً نیرویی هست که ایده‌ی ورز داده شده، روش دارشده، سازمان یافته و صاحب نهاد را به پیش برد.

برای این که ببینیم این مکانیسم در اروپا چطور اتفاق افتاد یک قدم عقب می‌رویم. این سیری که خدمتتان گفتم، هم سنت تاریخ است هم سنت پروردگار. سیر قبلی سنت بشر بود، رهایی ذهن و ... از سنت بشر متبادر

می‌شود اما این سنت، سنتی است که این قدر در تاریخ تکرار شده که تبدیل به قاعده شده و به نوعی با سنت پروردگار به عنوان منشا اندیشه، منشا ایده‌پردازی و بداعت مشابهت دارد. کاری که پروردگار کرده، طراحی ایده‌ی اولیه است، مهندسی کردن آن ایده، خلق، بعد از خلق اول هم ماشاءالله خلق ادامه داشته و تا الان هم ادامه دارد و بعد از این هم قطعاً ادامه خواهد داشت. بشر هم که جزئی از وجود و اندیشه‌ی کل است، روشی را که برگرفته عملاً روشی بوده که به خاطر هم‌وجودی با آن اندیشه‌ی کل، با آن روش، مشابهت دارد. یعنی بشر هم اندیشه می‌ورزد، انباشت فکری دارد، تولید ایده می‌کند و منتها تفاوت بشر با پروردگار در این است که بشر در ضمن طراحی‌ها و مهندسی‌هایش چه کنم، چه کنم دارد و سیر آزمون و خطا را طی می‌کند، ولی پروردگار به دلیل انسجام مطلق که با خودش و با عالم هستی دارد، با قاطعیت و انسجام مطلق، ایده را پیش می‌برد تا به تحقق برسد.

غربِ ماقبل تحول

قبل از این که غرب به دینامیسم نو نائل بشود و ذهن نخبگانش فعال شود، قرونی را از سر گذرانند، موسوم به قرون میانی یا قرون وسطی. تقریباً می‌شود گفت، این دوره ۱۰ سده را (۴۷۶ میلادی تا ۱۴۵۳) در بر می‌گیرد. ۴۷۶ میلادی زمان سقوط امپراطوری رُم بر اثر حمله بربرها است و ۱۴۵۳ هم فتح قسطنطنیه است. این ۱۰ سده را دوران میانی تاریخ اروپا تلقی می‌کنند. ما بینیم مذهب، تفکر، اقتصاد و اجتماع در این دوران چه بوده و سریع می‌گذریم.

مذهب

ایدئولوژی حفظ وضع موجود

مذهبی که بار قبل هم گریزی به آن زدیم، چند ویژگی و کارکرد داشت.

وجه اولش این که ایدئولوژی حفظ وضع موجود بود. مذهب آن دوران همان طور که قبلا اشاره شد، مذهب شورشی، مذهب اعتراضی، مذهب دوران ساز و دینامیکی نبود. تبدیل به ایدئولوژی ای برای حفظ وضع موجود شده بود؛ خدا ثابت، طبقه‌ی حاکم ثابت، طبقه‌ی حاکم فکری که ارباب کلیسا بودند دارای ثبات، نظام سرواژ ثابت، عرصه‌ی اجتماع هم مثل دریای بی‌موج. ثبات این دوره مدیون ایدئولوژی این دوره است. مذهبی بود که تبدیل به ایدئولوژی حافظ وضع موجود شده بود.

مدح آخرت و مذمت دنیا

وجه بعدی مدح آخرت و مذمت دنیا است. «[جواهر لعل] نهری» در تاریخ جهان^۱ جمله‌ی قشنگی دارد که من حیفم آمد برایتان نخوانم. «مذهب برای فقر یک جنبه‌ی ابدی و حتی افتخار قائل می‌شد. تمام وعده‌ها و پاداش‌های مذهب برای دنیای دیگری بود.» یعنی این جهان اکتونی هیچ و داخل پرانتز ارباب کلیسا محبوس و محفوظ و هر چه که اتفاق هست در دنیای بعدی که هنوز کسی ندیده، باید بروز و ظهور پیدا کند.

بر مدارهای مطبق / تئوری تقدیر مقدس

وجه بعدی مذهب، ایستادن و چرخ خوردن بر مدارهای مطبق بود. یک خدای ثابت که برگرفته از فلسفه‌ی یونان در عرش و آسمان و کهکشان‌ها بود، نه در زمین و تاریخ و مناسبات. طبقه‌ی دوم هم ارباب کلیسا بودند که اتفاقا خیلی فعال‌تر از خدای دوره بودند. فقط این‌ها فکر می‌کردند، بیانیه

۱. Servage. بخشی از روابط ارباب رعیتی در نظام فئودالی را شامل می‌شد که در تمام اروپا رواج داشت. سروها رعیت‌های بی‌زمینی بودند که جزیی از اموال اربابان خود محسوب می‌شدند. نظام سرواژ پس از انقلاب صنعتی رفته رفته از اروپا رخت بر بست تا این که سرانجام با انقلاب اکتبر روسیه در قرن ۱۹ به‌طور کامل در همه اروپا از میان رفت.

۲. لعل نهری، جواهر. نگاهی به تاریخ جهان. ترجمه‌ی محمود تفضلی، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۵۳، تهران.

صادر می‌کردند، سازمان می‌دادند، از طبقه‌ی حاکم دفاع هویتی می‌کردند و ارشاد می‌کردند. خودشان بر مدار ذهنیت خودشان تحرکی داشتند. تحرک این‌ها در منظرگاه دورانی برتر از تحرک خدای فیکس دوره بود. نهایتاً توده‌های عوام هم [بودند] که لایه‌ی زیرین را تشکیل می‌دادند و کم‌تحرک‌ترین طیف‌های اجتماعی دوران خودشان بودند.

تفکر

تفکر، سه ویژگی اساسی داشت؛ وجه اول عیسویت یونانی، وجه دوم تفکر مضبوط، وجه سوم اسکولاستیسیسم؛

عیسویت یونانی

عیسویت یونانی به این مفهوم که الاهیات مسیحی دوره، بر مدار تفکر افلاطون و ارسطو چرخ می‌خورد. الاهیات افلاطونی‌شده، الاهیات ارسطویی‌زده. این به مفهوم عیسویت یونانی است. عیسی پیام‌نویی آورده بود، ارباب کلیسا جان این پیام نو را گرفتند و تبدیل به یک عنصر ثابتش کردند، تفکر کهکشانی یونان را به آن تزریق کردند و شد عیسویت یونانی که طبیعتاً از آن هیچ تغییر، تحول و تطوری بیرون نمی‌آمد. جان‌مایه‌ی مذهب حافظ وضع موجود، همین عیسویت یونانی بود.

مضبوط / اسکولاستیسیسم

تفکر مضبوط یعنی تفکر مبتنی بر نقل؛ عقل جایی نداشت. اقوال قدما و در حقیقت متن مقدس دو تکستی^۱ بود که تفکر دوران بر آن مبنا قرار می‌گرفت. تفکر، تفکر مضبوطی بود و نهایتاً اسکولاستیسیسم^۲. در غار اگر رفته باشید قطراتی از آب‌ها ترشح شده که آن قطرات به خاطر سازوکار درونی خودشان و به خاطر فضای درون غار کش آمده‌اند. آن قطرات را نگاه

1. Text

2. Scholasticism

کنید بسیار کش آمده‌اند. مثلاً همین غار علی‌صدر خودمان را بروید، بعضی از این قطرات طولش به ۷۵ سانتی‌متر تا ۱۲۵ سانتی‌متر هم می‌رسد. آن یک قطره است، قطره پردازش شده‌ای که به آن شکل درآمده. در فرهنگ یونان به این قطره اسکولا گفته می‌شد^۱. اسکولاستیسیم هم یعنی یک ذره بحث را شما بگیرید، اینقدر کشش بدهید که چند سده را بپوشاند. چند حوزهی طلبگی عیسویت یونانی شده را بپوشاند. به این مفهوم می‌گویند اسکولاستیسیم. یعنی یک موضوع و یک پاراگراف را اینقدر کشش بدهیم که ۱۰ سده با آن پاراگراف زندگی کنیم.

اسکولاستیسیم سه دوره‌ی مشخص داشته؛ دوره‌ی ابتدایی، دوره‌ی میانی و دوره‌ی پایانی. اسکولاستیسیم بر محور سه شخصیت شکل گرفت، نه این‌که شخصیت‌های دیگری نداشت اما شخصیت محوری دوران اول «آگوستین^۲» بود، دوران دوم «قدیس توماس آکوئیناس^۳» و دوران سوم بر محور «جان دن اسکات^۴» اسکاتلندی می‌گشت.

۱. اسکولاستیسیم از کلمه‌ی اسکولا به معنای مدرسه گرفته شده است. در فارسی به پیروان مکتب اسکولاستیسیم، مدرسی گفته می‌شود.

۲. مارکوس اورلیوس اوگوستینوس. Saint Augustinus. (۳۵۴-۴۳۰). اندیشمند روحانی رومی (متولد شهری در الجزایر امروز) بود. او که پس از دوره‌ای گروش به دین مانوی، به مسیحیت پیوست. آگوستین از مشهورترین علمای دین مسیح و از شکل‌دهندگان سنت مسیحی است. او که معروف به آگوستین قدیس است، متون مختلفی از جمله کتاب شهر خدا را به نگارش درآورده است. این کتاب توسط «حسین توفیقی» به فارسی برگردانده شده و در سال ۱۳۹۱ توسط انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب منتشر شد.

۳. سن توماس آکوئیناس. Saint Thomas Aquinas. (۱۲۷۴-۱۲۲۵). فیلسوف و متاله مسیحی که اعتقادات مسیحی را با فلسفه‌ی ارسطو تلفیق کرد. فلسفه‌ی او از ۱۸۷۹ تا اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی فلسفه‌ی رسمی کلیسای کاتولیک بود. وی تحت تاثیر دیونیزیوس بود و مهم‌ترین کتاب او رساله در تقسیم طبیعت نام داشت. وی همچنین رساله‌ای در زمینه‌ی علم الهی و تفسیرهایی بر کتب مقدس و تحلیل‌هایی بر آثار دیونیزیوس نوشته است. به دلیل نفوذ گسترده و دقت روش تفکرش به او لقب Doctor Subtilis داده شده.

۴. جان دن اسکات. John duns scout. (۱۳۰۸-۱۲۶۵/۶). فیلسوف و متاله قرون وسطی.

دوره‌ی ابتدایی

اسکولاستیسیسم ابتدایی حدوداً در سده‌ی چهارم بروز و ظهور پیدا می‌کند. آگوستین محور اسکولاستیسیسم دوران اول است. متاثر از افلاطون است و کتاب مرجعی دارد به نام *شهر خدا* که در آن بر سه محور تاکید می‌کند؛ یکی وفاق اراده‌ی انسان با خدا، دوم تحقیر تعقل فردی و سوم تقدم ایمان بر ادراک. در بخشی از کتاب *شهر خدا*، عقل و عقل‌ورزی را محکوم می‌کند و برای ایمان نسبت به ادراک تقدم قائل می‌شود. بحث او طبیعتاً خطاب به توده‌های عوام نیست، توده‌های عوام دوره نه خوانا بودند و نه تحلیلگر. خطاب به تحلیلگران و فرهیختگان دوره این خیلی مهم است. عنوان می‌کند: فهم خود را درباره‌ی آن چیزهایی که هنوز نمی‌فهمید، یا آن قسمت از مندرجات انجیل که به نظرتان نامربوط یا متضاد می‌آید، با احتجاجات پرهیجان نیامیزید. با صبر و تسلیم روزهای ادراک خود را به تعویق بیندازید. برای ایمان در جستجوی عقل نباشید، ایمان بیاورید تا بفهمید. تقدم ایمان آوردن بر فهم کردن، جان‌مایه‌ی دوران ابتدایی بود که بر کاکل آگوستین می‌چرخید.

دوره‌ی میانی

دوره‌ی دوم که دوران میانی است، اصطلاحاً اسکولاستیسیسم کلاسیک اتلاق می‌شود. در اینجا کلیسا صاحب سازمان جدیدی *سازمان انگیزاسیون*^۱ - می‌شود که این سازمان جدید به قول خودشان همهی ملاحظه را قلع و قمع می‌کند. نواندیشان، از منظر اینها بدعتگران، کسانی که روی کتاب چند و چون می‌کردند و حتی سرووهای که به نظام طبقاتی موجود اعتراض داشتند، اندیشه و جسم و حرکتشان در دستگاه انگیزاسیون این دوران سوخت. می‌شود گفت در این دوره که دومین برش تاریخی قرون وسطی است، که

۱. Inquisition. دادگاه‌های سازمان‌یافته‌ی تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک قرون وسطی.

شاخص‌ترین متفکر کل قرون وسطی عرض اندام می‌کند و در میانه‌ی تاریخ قرون وسطی می‌ایستد. این فرد قدیس توماس آکوئیناس است. مهم این است که قدیس توماس آکوئیناس با استفاده از وضعیت محورین و به قول کلیسا گوهرینش، هم واضع تئوری اقتصادی دوره بوده، هم واضع تئوری‌های الهیاتی و هم واضع تئوری‌های علمی دوره بوده است. یعنی در آن واحد، هم حرف اول و آخر را روی اقتصاد می‌زده، هم روی الهیات و هم روی تبیین جهان. آکوئیناس مثل آگوستین متأثر از افلاطون بود و یک مدار بالاتر از آن ممزوج و شیفته‌ی ارسطو بود. یعنی تفکرش کاملاً برگرفته از تفکر ارسطویی بود. برای بیرون از ذهن هیچ اعتباری قائل نبود. آنچه که شناختنی بود فقط از طریق محسوسات بود. به این اعتبار واضع منطق صورت بود. منطق صوری که در دانشگاه‌های خودمان هم در دوره‌های مختلف تدریس می‌شود. در [منطق] اصالت صورت، اساساً انسان نباید به محتوا و به جوهر می‌پرداخت. صورت چیزی است که دیدنی و لمس شدنی است، عین آنچه که می‌بینیم و لمس می‌کنیم. این نه دینامیسمی دارد، نه ساخت و ساز درونی‌ای دارد. حرام بود کسی به درون وارد شود.

دوره‌ی پایانی

نهایتاً اسکات که او هم شیفته‌ی آکوئیناس بوده است و او هم همه‌ی هم و غمش را در دوران رونق بازار تفکرش بر تاکید بر صورت گذاشت؛ تاکید بر صورت، تفکر نقلی مضبوط و این که یک پاراگراف موضوع کوچک را بگیری و کش بدهی و در درون غار رشته‌ی کلامی درست کنی که از آن هیچ چیز متصاعد نمی‌شود. «راجر بیکن»^۱ اتفاقی را در یکی از حوزه‌های طلبگی مسیحیت توضیح می‌دهد که طلبه‌ها نشسته بودند و ۱۳ روز روی

۱. راجر بیکن. Roger Bacon (۱۲۹۴-۱۲۱۴). دانشمند انگلیسی و از پیشروان علم تجربی. او پیرو مکتب فرانسیسکن بود و نسبت به مرجعیت فلسفه در امر شناخت انتقاد داشت.

تعداد دندان‌های اسب بحث می‌کردند، کاملاً هم متکی بر نقل؛ قدما گفته‌اند تعداد دندان‌های اسب این است و در کتاب هم اشاراتی شده است. بیکن می‌گوید روز چهاردهم یک طلبه جوانی جسارت می‌کند و می‌گوید همین بغل یک طویله هست که اسب هم دارد، برویم دندان‌های اسب را بشماریم. می‌ریزند سرش و به جرم بدعت‌گذاری به قصد کشت می‌زنندش.

شاه‌قفل بر اندیشه

محصول این اتفاقاتی که رخ داد، شاه‌قفل بر اندیشه است. اندیشه مچاله و چروک شد. ما شاهد چروک‌کردن و مچاله‌کردن انسان‌ها بودیم ولی چروک‌کردن اندیشه که اندیشه جان‌مایه‌ی انسان است، از چروک‌کردن انسان بدتر و وحشیانه‌تر است. در قرون وسطی این اتفاق افتاد؛ بر اندیشه و مغز شاه‌قفلی زدند که هیچ تحرک و هیچ تکانی نمی‌توانست، داشته باشد.

اقتصاد

از مذهب و تفکر که خارج شویم و به اقتصاد برسیم، اقتصاد این وجوه را داشت؛ اقتصاد هم کاملاً بسته بود مثل همه چیز؛ هیچ‌چیز در آن دوره باز نبود الا قلمروی و مانور فئودالیسم دوره و قلمروی فکری ارباب کلیسا که الاماشاءالله باز و نامحدود بود.

اقتصاد نه به عنوان یک علم

اقتصاد در آن دوران به هیچ‌وجه علم تلقی نمی‌شد و از آن تلقی معیشت و گذران زندگی داشتند. بنا نبود که انسان جهان را شکوفا کند و تغییر بدهد. چون بنا بود جهان را که امانت پروردگار است، همان‌طور که گرفته، تحویل بدهد، تحول، تغییر و تطور و دینامیسم را و در آخرت مشاهده کند. اقتصاد معیشتی بود و می‌خواست به گذران حداقلی این دوره فکر کند.

زیربنای فئودالی، روبنای پارسایی

روح حاکم بر این اقتصاد یک زیربنای فئودالی داشت و یک روبنای

پارسائی. زیربنای فئودالی آن شیوهی تولید زمین داری و کلان زمین داری بود و روبنای پارسایی داشت. ما به بحث روینا و زیربنا تبصره می‌زنیم و کامل قبول نداریم اما به واقع در مورد مذهب آن دوران مصداق داشت. مذهب یک رویه و کاوری بود که روی اجتماع کشیده شده بود و در بطن جامعه نفوذی نداشت.

مبتنی بر فلاح/ بسته

وجه سوم، اقتصاد فلاحی و وجه چهارم کاملاً بسته بود؛ اقتصاد بسته‌ی کاملاً خوداتکا که با بیرون از خودشان خیلی کم بده بستان داشتند.

سادگی ابزار تولید/ تولید کوچک مقیاس

وجه بعدی سادگی ابزار تولید است. ابزار تولید بسیار ساده بود و به خاطر این که آزمایشگاهی وجود نداشت و فکری پیچیده نمی‌شد، تکنولوژی هم طبیعتاً پیشرفتی نداشت. تولیدها، تولید کوچک مقیاس بود. تولید قریه‌ای، تولید دهکده‌ای و تولید شهری مختصر و مفید.

کم تحرکی سرمایه/ بازارهای کم‌وسعت

سرمایه تحرک کمی داشت، تکان جغرافیایی نداشت. بازارها هم بازارهای کم‌وسعتی بود. برای مصرف دوره‌ی کوتاه تولید می‌کردند.

اجتماع

نظام مطبق

اجتماع یک نظام مطبق داشت. یعنی اشراف فئودالی و ارباب کلیسا بودند که هر کدامشان هم پیرامونی داشتند، بعد از آنها کشاورزان وابسته به زمین بودند، پیشه‌وران و جنگاوران و شوالیه‌ها.

سازمان گسترده‌ی کلیسا

دو جریان تاریخی سازمان گسترده‌ای داشتند؛ یکی سازمان کلیسا بود که بسیار گسترده بود؛ در درون خودش مثل حوزه‌های ما یک نظام مطبق داشت

و در بیرون از خودش هم مدرسه‌های دوره حتی در سنین پایین (به اصطلاح امروز دبستان)، درمانگاه‌ها، نواخانه‌ها و یتیم‌خانه‌ها و همه‌ی تشکیلات اجتماعی که با ادبیات امروزی NGO و خیریه گفته می‌شود، همه درست در اختیار کلیسا بود.

سازمان شکل‌بسته‌ی فئودالی

سازمانده اجتماعی کلیسا بود و سازمان اقتصاد هم حول سازمان شکل‌بسته‌ی فئودالی صورت می‌گرفت. مناطق سینیورنشینی وجود داشت - اربابان آن دوره در اصطلاح لاتین سینیور خطاب می‌شدند - مباحثی وجود داشت و نظام سرکوبی و ذیلش هم سازوکارهای نظام فئودالی بود.

بی‌سازمانی نیروی کار

نیروی کار دوره -چه پیشه‌وران و چه دهقانان وابسته به زمین- بی‌سازمان بودند. یعنی دو نیروی اصلی (کلیسا و فئودالیسم دوره) سازمان داشتند ولی نیروی کار کاملاً بی‌سازمان بود. روی زمین سازمان داشت، اما بیرون زمین نه صنفی داشت، نه هویت صنفی و نه مدافعی.

فقدان حرکت طبقاتی

حرکت طبقاتی هم دیده نمی‌شد یعنی یک عنصر از طبقه‌ی خودش نمی‌توانست به طبقات بالاتر میل و ارتقاء پیدا کند. بخواهیم اقتصاد و اجتماع دوره را خلاصه کنیم، خدای مورد نظرشان مدافع کلیسا بود، کلیسا هم حامی فئودال بود و هر دو توده‌ی بی‌دفاع و بی‌سازمان را گوشه‌ی رینگ دوره گذاشته بودند.

چکشی بر ذهن، بیدارباش تاریخی

چکشی بر ذهن‌ها خورد و بیدارباش تاریخی صورت گرفت با سه شوک تاریخی که اتفاق افتاد؛ یکی جنگ‌های صلیبی، یکی اصلاح دینی و یکی هم رنسانس.

جنگ‌های صلیبی

تاریخ‌نگارهای خود اروپا پیش‌نیاز تاریخی رنسانس را جنگ‌های صلیبی تلقی کرده‌اند. مرحوم مهندس بازرگان در ایران واژه‌ای را تحت عنوان چکش‌بیداری ابداع کرد و جنگ‌های صلیبی را چکش‌بیداری مردم اروپا خواند. در جنگ‌های صلیبی جنگاوران به شرق حمله‌ور شدند و در شرق چراغ چشمشان، چراغ ذهنشان و چراغ دلشان روشن شد. دیدند اینجا نه طبقه‌ی حاکم فکری به عنوان ارباب محورین کلیسا وجود دارد، نه تفکر مضبوطی وجود دارد، کتابخانه‌ای هست، کارگاه‌هایی هست، بلوری، جنگ‌افزاری، فلزی، فراوری فلز، سالن اجتماعات و جلسات بحث و گفت‌ووشنودی هست و حوزه‌های به واقع علمی در دوره‌ی خودش وجود دارد. به ذهن بسته و قفل زده‌شده تکانی وارد شد. بعضی از مورخین به جای جنگ صلیبی، اصطلاح مهاجرت صلیبی را به کار می‌برند. می‌گویند جمعیتی از این طرف به آن طرف مهاجرت کرد و جهان را دید. وقتی جهان را دید و به این طرف برگشت، یک تحول تاریخی به او دست داد و دیگر دوران خودش را برنتابید؛ نه فئودالیسم را برتابید و نه کلیسا و تفکر مضبوطش را و نه ساخت‌وسازهای فیکس اجتماعی را*****.

اصلاح دینی / رنسانس

وجه بعدی، اصلاح دینی بود که «کالوین» و «لوتر»^۱ شوریدند، بر مذهب رسمی پروتست^۲ کردند و نهایتاً رنسانسی اتفاق افتاد که جامعه از نو

۱. ژان کالوین. John Calvin. (۱۵۰۹-۱۵۶۵). فیلسوف فرانسوی و از بزرگترین علمای پروتستان که به عنوان مصلحی دینی شناخته می‌شود و کتابش به نام مبادی دین مسیحی (۱۵۳۶ م.) منتشر ساخت که تاثیر زیادی بر نهضت اصلاحات داشت. مکتب سیاسی و فلسفی وابسته به کالوین، کالوینیسم نام گرفته است.

۲. مارتین لوتر. Martin Luth. (۱۴۸۳-۱۵۴۶). از بنیانگذاران نهضت اصلاحات پروتستانیسم. این کشیش تجدیدنظرطلب، مترجم انجیل به زبان آلمانی است.

سازوکارهای خودش را سامان داد.

علم هزار غنچه

محصول دوره‌ی علم هزار غنچه بود. مشاهداتی سازمان‌یافته صورت گرفت. شیمی و کالبدشناسی به نوعی کلید دوران شدند. فیزیک کیهان‌ساز شد، کیهان قبلی را فرو ریخت و کیهان نوینی بنا کرد. فلسفه‌ی علمی و نهایتاً روش علمی رایج و ساری شد.

مشاهده‌ای که صورت گرفت، از دو منظر بود. یکی عصاره‌گیری از ادبیات موجود شرق بود و نهایتاً مشاهده‌ی طبیعت. اتفاقات مهمی از مشاهده رخ داد. از ۱۵۵۰ به بعد سیلی از متون شیمیایی در قفسه‌های کتابخانه‌های اروپا جای گرفت، تورق و مطالعه شد. در میانه‌ی سده‌ی ۱۷-۱۶ نمایشگاه گیاه‌شناختی‌ای ترتیب داده شد که در آن زمان اطلاعات شش هزار گیاه را سازمان داده بود. یعنی از زنسانس تا ابتدای سده هفدهم، بشر با مشاهده توانسته بود حداقل شش هزار گیاه را شناسایی کند. همین کار را روی کالبد انسان کردند و سالن‌های تشریح راه افتاد. فیزیک و شیمی به کمک تغییر دوران آمدند و عالم خورشید مرکزی کوپرنیک مطرح شد. می‌شود گفت کوپرنیک کیهان بطلمیوسی را فروریخت. اتفاقی که در فیزیک رخ داد مثل ظروف مرتبته در کل جامعه‌ی بسته‌ی اروپا اثر بخشید. جامعه‌ی اروپا ۱۰ قرن متوالی بر مبنای کیهان کلیسا زیست کرده بود. کوپرنیک کیهان ثابت کلیسا را فروریخت. کوپرنیک هم‌زمان، هم کیهان بطلمیوسی را فرو ریخت و هم کیهان ارباب کلیسا را که بر همه چیز قفل زده بودند؛ از کهکشان و خدا تا زمین تحت فلاح. کیهان دوران که فروریخت، دوران نویی زده شد و

۱. نیکولاس کوپرنیک. *Nikolaus Kopernikus* (۱۵۴۳-۱۴۷۳). ستاره‌شناس، ریاضی‌دان و اقتصاددان لهستانی. بر اساس نظریه‌ی خورشید مرکزی او، بر خلاق تصور پیشینیان نه زمین، بلکه خورشید است که در مرکز منظومه شمسی قرار دارد و دیگر سیارات از جمله زمین به دور آن می‌گردند.

کیهان نوینی بنا شد. نوسازی کیهان یکی مرهون عالم خورشید مرکزی کوپرنیک و دوم مرهون فلسفه‌ی علمی «دکارت» و نهایتاً روش استقرایی بیکن است. این اتفاقات که افتاد کیهان ثابت از هر سو فروریخت، اول ترک‌هایی خورد که خواستند درز بگیرند، دیدند نمی‌شود و گل کیهان خراب شد. کیهان مشخصاً بر کیهان‌ساز فروریخت، کیهان‌ساز هم کلیسا بود. کلیسایی که هم تبیین جهان را عرضه می‌کرد، هم تبیین الهی را و هم تبیین تئوری‌های اقتصادی دوره را.

شکاف در اقتصاد

در کنار این، یک شکاف هم در اقتصاد رخ داد. آرام‌آرام می‌آییم تا به عصر امتیازات و ازدواج تاریخی شرق و غرب حول امتیازاتی که غرب از شرق می‌گرفت و تنباکو یکی از آنها بود، برسیم. آرام‌آرام سرمدخل می‌رویم.

مانوفاکتورها

تا قبل از آن اقتصاد فلاحی بود و دست، خیلی در کارگاه و در خانه کار نمی‌کرد. اتفاقی که افتاد، مانوفاکتورها^۲ شکل گرفتند. مانوفاکتور به این مفهوم که من با دست می‌سازم. هم‌زمان که عقل به کار گرفته شد، دست هم به کار گرفته شد و ساخت‌وسازها و کارگاه‌های خانگی به راه افتاد. این کارگاه‌های خانگی ابتدا تولیداتشان برای آن روستا و قریه و شهر کوچک خودبسنده بود.

۱. رنه دکارت. René Descartes (۱۶۵۰-۱۵۹۶). ریاضی‌دان و فیلسوف فرانسوی. دکارت را از بنیان‌گذاران فلسفه‌ی جدید می‌دانند. او به کتب اصالت عقل تعلق دارد که بر اساس آن، عقل تنها راه شناخت حقیقی است.

۲. Manufactory. تولید مانوفاکتوری عبارت بود از ساختن اشیاء از مواد اولیه با دست یا با ماشین‌آلات به‌طور سیستماتیک همراه با تقسیم کار. اولین پروسه‌های تولیدی مانوفاکتور در پایان قرون وسطی در اروپای اواخر سالهای ۱۵۰۰ شکل گرفتند. سپس با اختراع ماشین بخار در قرن ۱۸، مانوفاکتور به کارخانه توسعه یافتند.

پیلهوری

بعد از مرحله‌ی مانوفاکتوری، مرحله‌ی پیلهوری پدیدار شد. پیلهوری به این مفهوم که مبادلات هم‌سایگی شکل گرفت. الان هم در استانهای مرزی ما مبادلات پیلهوری وجود دارد. آن زمان هم مبادلات پیلهوری شکل گرفت و استارت تجارت زده شد.

تحرک سرمایه

استارت صنعت و تجارت که زده شد، سرمایه هم تحرک پیدا کرد. سرمایه برخلاف دوران گذشته دارای تحرک شد. این اتفاقات منجر به انقلاب در اقتصاد شد مبتنی بر دو موج؛ موج اول و دوم انقلاب صنعتی.

انقلاب در اقتصاد

حالا دیگر اقتصاد علم شد. آن نقطه‌ای که ما به سمتش می‌رویم - نقطه‌ی انعقاد قرارداد تنباکو- پشته‌هایی داشت. یکی از پشته‌های این بود که برخلاف قرون وسطی که اقتصاد علم نبود - آداب و فن گذران معیشت بود- از این به بعد، اقتصاد علم شد و نظریه پیدا کرد. فیزیوکرات‌هایی^۱ آمدند که اقتصادگران مشاهده‌گر تلقی می‌شوند. در آن دوره، جهان و طبیعت مورد مذاقه و دقت و مشاهده قرار گرفت. این‌ها مکانیسم مشاهده را به اقتصاد آوردند و گفتند به همان نسبت که طبیعت اندام‌وار است، اقتصاد هم اندام‌وار است. دوره‌ی فیزیوکراتیسم^۲ کوتاه بود اما مبنای نظری مراحل بعد شد. «فرانسوا

1. Physiocrats

۲. Physiocracy. فیزیوکراسی یا فیزیوکراتیسم اولین مکتب اقتصادی است که به بیان قواعد علمی اقتصاد پرداخت و بیشترین سهم را در شکل‌گیری اصول اولیه‌ی نظام اقتصادی سرمایه‌داری داشت. حیات این مکتب هم‌زمان با پیشرفت علوم و فنون مکانیک و گسترش افکار ناتورالیستی (طبیعت‌گرایانه) به‌وجود آمد.

کنه^۱، «تورگو»^۲ و «دوپون»^۳ از چهره‌های شاخص نظریه پرداز فیزیوکرات‌ها بودند.

می‌شود گفت مرکانتیلیست‌ها^۴ بیش از دو و نیم قرن (۲۵۰ سال) را به خودشان اختصاص دادند؛ از ۱۵۰۰ تا ۱۷۷۶. «توماس مان»^۵، «ویلیام پتی»^۶ و ... آمدند و نهایتاً کلاسیک‌ها بودند که پیشرفته‌ترین و عالی‌ترین نظریات دوران پس از رنسانس را به لحاظ اقتصادی طراحی، سازماندهی و منتشر کردند. از ۱۷۷۶، مبدا انتشار کتاب ثروت ملل^۷ «آدام اسمیت»^۷

۱. فرانسوا کنه. Francois Quesnay. (۱۷۷۴-۱۶۹۴). پایه‌گذار مکتب فیزیوکراسی. کنه همچنین به عنوان ابداع‌کننده مدل اقتصادی یعنی جدول اقتصادی (۱۷۵۸) مشهور است.

۲. آنه رویر ژاک تورگو. Anne Robert Jacques, baron de l'Aulne Turgot. (۱۷۸۱-۱۷۸۱)

۳. (۱۷۲۷). سیاست‌مدار و اقتصاددان فرانسوی قرن ۱۸ میلادی. این نظریه‌پرداز اقتصادی و اقتصاد سیاسی یکی از چهره‌های مشهور فیزیوکرات است که توانست نظریات فیزیوکراسی را در عمل آزمون کند.

۳. پیر ساموئل دوپون دونومورس. Pierre Samuel du Pont de Nemours. (۱۸۱۷-۱۷۳۹). اقتصاددان فرانسوی. او از پیشگامان مکتب فیزیوکراتیسم و سردبیر مجله کشاورزی، تجارت و اقتصاد مالی بود. کتاب فیزیوکراسی او بیانی کامل از این مکتب است.

۴. Mercantilists. طرفداران مکتب مرکانتیلیسم یا مکتب سوداگری (سوداگرایی). این نحله از اقتصاددانان قرن ۱۵ تا ۱۸ میلادی اساس ثروت و قدرت را به صورت پول، طلا و نقره می‌دانستند. گفته می‌شود که سوداگرایی بیشترین سهم را در ایجاد خصلت تهاجمی خصومت، رقابت و استعمار در نظام اقتصادی سرمایه‌داری داشته است.

۵. توماس مان. Thomas Man. (۱۶۴۱-۱۵۷۱). یکی از معروف‌ترین و مهم‌ترین اعضای مرکانتیلیست‌ها در قرن هفدهم. نظرات وی مبنی بر اینکه سیاست اقتصادی دولت باید در راستای تولید مازاد تجاری باشد و راه رسیدن به رشد اقتصادی از رشد صادرات می‌گذرد، دو سهم ماندگار وی در علم اقتصاد به شمار می‌آیند.

۶. ویلیام پتی. William Petty. (۱۶۸۷-۱۶۲۳). از اقتصاددانان مرکانتیلیست.

۷. آدام اسمیت. Adam Smith. (۱۷۲۳ - ۱۷۹۰). فیلسوف اسکاتلندی. از پیشگامان اقتصاد سیاسی، از نظریه‌پردازان اصلی نظام سرمایه‌داری مدرن و پدر علم اقتصاد مدرن. کتاب ماهیت و علل ثروت ملل او از کتب کلاسیک علم اقتصاد است که نظریه دست نامرئی بازار در آن مطرح شده است. این کتاب با ترجمه محمدعلی همایون کاتوزیان و به همت شرکت سهامی کتاب‌های جیبی در سال ۱۳۵۸ به فارسی منتشر شده است.

است تا ۱۸۷۱ که این کتاب موج‌افشانی می‌کرد. «هیوم^۱»، اسمیت، «ریکاردو^۲»، «مالتوس^۳»، «بتنام^۴»، «باتیست سه^۵» و «استوارت میل^۶» چهره‌های شاخص این‌ها بودند.

فیزیوکراتیسم

فیزیوکرات‌ها بر آزادی کسب‌وکار و بگذار همه چیز آزاد باشد [تاکید داشتند]. اصطلاح «ونسان دوگورنه^۷» معروف است، «لسه فر، لسه پاسه^۸». بعد

-
۱. دیوید هیوم. David Hume. (۱۷۷۶-۱۷۱۱). فیلسوف و اقتصاددان اسکاتلندی، از پیشروان مکتب تجربه‌گرایی. تلاش هیوم برای تحلیل پدیده‌های اقتصادی، از جمله اثر پول روی اقتصاد و تجارت بین‌الملل، چشمگیر است. هیوم نقش بزرگی در گذار از مکتب مرکانتیلیسم و حرکت به سمت مکتب کلاسیک داشته است.
 ۲. دیوید ریکاردو. David Ricardo. (۱۸۲۳-۱۷۷۲). اقتصاددان انگلیسی که از تأثیرگذارترین اقتصاددانان کلاسیک به حساب می‌آید. او از ۱۸۱۹ تا پایان عمرش نماینده مجلس عوام انگلیس نیز بود.
 ۳. توماس رابرت مالتوس. Thomas Robert Malthus. (۱۸۳۴-۱۷۶۶). اقتصاددان و جمعیت‌شناس. شهرت این کشیش انگلیسی بیش از هر چیز به خاطر دکترین جمعیت اوست.
 ۴. جرمی بنتام. Jeremy Bentham. (۱۸۳۲-۱۷۴۸). فیلسوف، حقوقدان و اقتصاددان انگلیسی. سهم اصلی بنتام احیای اندیشه‌ی مطلوبیت‌گرایی در تجزیه و تحلیل علم اقتصاد است.
 ۵. ژان باتیست سه. Jean Baptiste Say. (۱۸۳۲-۱۷۷۶). اقتصاددان فرانسوی. آوازه‌ی اصلی سه در قانون سه یا نظریه بازارها (قانون بازارها) است. این اصل یکی از ستون‌های اصلی عمارت مکتب اقتصاد کلاسیک است.
 ۶. جان استوارت میل. John Stuart Mill. (۱۸۷۳-۱۸۰۶). فیلسوف، اقتصاددان و سیاستمدار انگلیسی. او به اصالت سود و اصالت تجربه‌باورمند بود. کتاب فایده‌گرایی میل که یکی از بهترین آثارش است را «مرتضی مردیها» ترجمه کرده و نشر نی در سال ۱۳۸۸ منتشر کرده است.
 ۷. ژان کلود ونسان دوگورنه. Jean-Claude Vincent de Gournay. (۱۷۵۹-۱۷۱۲). اقتصاددان فرانسوی که به عنوان اولین اقتصاددانی شناخته می‌شود که در تاریخ عقاید اقتصادی، در دوران فیزیوکراسی از آزادی عمل به معنی آزادی کسب و کار و آزادی عبور به معنی آزادی مبادله صحبت می‌کند.
 ۸. Laissez-Passer, Laissez-Faire. اشاره به دکترین اقتصادی سیاسی‌ای که مخالف مداخله‌ی دولت در نظام اقتصادی است. این عبارت به ونسان دوگورنه منسوب است و به معنی آزادی کسب و کار و آزادی مبادله است.

از این قواعد قرون وسطی که همه چیز مضبوط بود، در اقتصاد برافتاد. قبلاً صنعتی وجود نداشت، تحرک نیروی کار و سرمایه‌ای نبود اما اینجا گفتند دیگر آزاد. سرمایه آزاد؛ سرمایه وطن ندارد، از اینجا در تاریخ برملاء شد. وطن سرمایه جایی است که امنیت دارد. همین استدلالی که بورژوازی تجاری عقب‌مانده‌ی کشور خودمان از کل تحول اروپا، در ذهنش رفت. فقط این را یاد گرفت که سرمایه جایی منزل می‌گزیند، که موطن امنیت باشد. فیزیوکرات‌ها روی آزادی کسب‌وکار تاکید می‌کردند، اهمیت کشاورزی و همچنین روش تحقیق. اینجا متد هم به کار آمد. مرحوم شریعتی در مجموعه آثار ۲۷ به درستی عنوان می‌کند که وجه ممیزه‌ی جهان جدید و جهان قدیم متد و روش بود؛ چه روش تحقیق، چه روش سازماندهی و چه روش تفکر.

مرکانتیلیسم

مرکانتیلیست‌ها سلطه را تثوریزه کردند. بعداً در ایران خودمان هم می‌بینیم که تسخیر سرزمین‌ها را تثوریزه کردند. تاکید داشتند بر انباشت مواد خام به عنوان ماده‌ی اولیه‌ی انقلاب صنعتی، گسترش تجارت و ذخیره‌سازی طلا و نقره برای انباشت.

کلاسیسیسم

کلاسیک‌ها پیشرفته‌تر از فیزیوکرات‌ها بر تحرک همه جانبه دست گذاشتند؛ تحرک سرمایه، تحرک کسب‌وکار، تحرک مبادله، تقدم صنعت بر کشاورزی و دولت غیر مداخله‌گر. دست نامرئی آدام اسمیت اینجا به عنوان یک نظریه‌ی دورانی ظاهر شد.

نظریه‌های دورانی

این اتفاقات که در طول ۳-۴ قرن رخ داد، منجر به شکل‌بندی نظریه‌های دورانی شد.

تجارت پُرونق

نظریه‌ی دورانی اول مرحون مرکانتیلیست‌ها بود؛ تجارت پُرونق. بورژوازی‌ای که بر فئودالیسم پیشین فائق آمده بود، مشخصاً بورژوازی تجاری بود. بعداً در سیر خودش تبدیل به بورژوازی صنعتی شد. شعار دورانی بورژوازی ظفرمند تجاری، تجارت پُرونق در سطح اروپا و در سطح جهان بود.

تقسیم کار

نظریه‌ی دورانی بعدی تقسیم کار بود که مرحون آدام اسمیت بود. در یک کارگاه سوزن‌زنی تقسیم کار را به آزمون گذاشت و به این نتیجه رسید که اگر سازماندهی تولید باشد و خط تولید تشکیل شود، بهره‌وری نیروی کار ۱۰ برابر بیشتر از بهره‌وری نیروی کار غیرمتشکل و غیرسازمان‌یافته است. تقسیم کار در درون اروپا شکل گرفت و تبدیل به یک نظریه شد.

مزیت نسبی

نهایتاً نظریه‌ی مزیت نسبی ریکاردو؛ می شود گفت ریکاردو متفکرترین عنصر نظریه پردازی دوران خودش بوده است. اقتصاد و اجتماع را می فهمیده و ضمن این که کلاسیک بوده، یک سری تمایلات چپ اقتصادی هم داشته است. مزیت نسبی را او وضع کرد با مثال مشهور من پرتقال می کارم، دیگری انگور بکارد برای انداختن شراب. به این مفهوم که آمد عنوان کرد هر کشوری متناسب با شرایط جغرافیایی و فرهنگی خودش مزایایی دارد و هر کشور باید روی مزیت خودش فعال شود. یکی پارچه تولید کند، یکی پرتقال تولید کند و یکی انگور بکارد. محصولات اینها در بازار کلان بین‌المللی تجمع پیدا می کند و همه از آن بهره مند می شوند.

محصول مشترک تاریخی نظریه‌ها

تقسیم جهان / تقسیم کار

عملا میل تاریخی تقسیم کار آدم اسمیت و مزیت نسبی ریکاردو به جانب طبقه‌سازی درون اروپا و طبقه‌سازی وابسته درون کشورهای مثل کشور خودمان بود که در متن تنباکو به آن می‌رسیم. اتفاق تاریخی محصول نظریه‌های دورانی، تقسیم جهان بین کشورهای اروپایی بود. در موج اول پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها تسخیر کردند، اما در موج دوم سازمان یافته‌تر و مشکل‌تر، انگلیس، فرانسه، آلمان، بژیک و هلند تقریبا کل جهان را یا تسخیر کردند و یا تحت حمایت خودشان قرار دادند. جهان یا تملیکات بود یا تحت‌الحمایه‌ای.

جهان مسخر

نهایتا جهان مسخر شد. موج اول تسخیر سرزمین قبل از ۱۸۷۰ بود. موج دوم تسخیر سرزمین بعد از آن بود. تصویری که تهیه شده که نقشه‌ی جغرافیایی جهان را در مرز سال ۱۹۰۰ یعنی ۱۰ سال بعد از انعقاد قرارداد تنباکو در ایران نشان می‌دهد:



آنجا مشخص می‌شود که چه بر سر جهان آوردند و جهان را چطور تسخیر کردند. در ادبیات آن‌ها مکتوب شده است که جهان را؛ اصطلاح، اصطلاح خودشان است - شاید اصطلاح خوبی نباش، فاکتس را دفعه بعد خدمتتان می‌آورم- به باکره‌ای مثل زده‌اند که اروپا از آن کام تاریخی گرفت. کامی که منجر به مرگ این سوی جهان شد، یعنی در آغوش از دست رفت. وحشیانه کام‌گیری کردند، سعی می‌کنیم که جوهر این کام‌گیری را خدمتتان داشته باشیم.

سازماندهی شرکت‌ها/ صدور سرمایه/ عصر امتیازات

قبل از آن سه اتفاق افتاد؛ سازماندهی شرکت‌ها، صدور سرمایه و عصر امتیازات. بعد از انقلاب صنعتی شرکت‌ها به وجود آمدند و سازمان یافتند. سرمایه دیگر در داخل اروپا انباشت شده بود و اصل نزولی بودن مطلوبیت سرمایه را تجربه کردند. سرمایه دیگر باید از اروپا بیرون می‌زد. سرمایه که از اروپا بیرون زد، عصر امتیازات را داشتیم. در عصر امتیازات سراغ شرقی‌ها و جنوبی‌های امروز از جمله ایران ما هم آمدند. این‌که در ایران ما چه اتفاقی افتاد و تنباکو در چه دوره‌ی تاریخی شکل گرفت و سرانجامش چه شد را ان‌شاءالله خدمتتان هستیم.

پرسش و پاسخ^۱

* چه عاملی باعث شد که روحانیتی که در نجف دشواری‌های سیدجمال و تبعید او به بصره را دید، بالاخره از زیر عبا کاغذی دریاورد و آیت خدا بودنش را نشان دهد. این نوشتار اگرچه در آن زمان به قدرت ضربه زد اما بعد از این تاب روشنفکر را نیاورد، چطور شد که این روحانیت دیگر تاب روشنفکر را نداشت؟ من فکر می‌کنم این یک امر زوری بوده است برای این که وجه روحانیت را حفظ کند و به دربار بفهماند که این من هستیم که وجود داریم. آیا این ذهنیت درست است؟

عزت‌الله سبحانی: بله، با مشاهده‌ی رفتارهای روحانیت آن موقع تا زمان مشروطیت این تفکر به ذهن می‌رسد، منتها روحانیت شیعه این خاصیت را دارد که در درون خودش عناصر تکان‌دهنده‌ای هست که چند سال یک‌بار پیدا می‌شوند و تکانی به ذهنیت روحانیت می‌دهند. منتها من مشخصاً در این ۴۰-۵۰ ساله اخیر عمر خودم مشاهده کردم افرادی که برای روحانیت دلسوزی نمی‌کند و فقط عیب‌هایش را می‌گوید، طرد می‌شوند. مثلاً «مرحوم حیدرعلی قلمداران» بحث‌های خیلی عمیقی راجع به روحانیت و فقه داشت ولی طرد شد و دیگر به او اشاره هم نمی‌کردند. اما کسانی هم هستند مثل «آقای خمینی» که به ذهن روحانیت تکان داد اما در لباس دلسوزی و طرفداری برای روحانیت که چرا شما آن مقامی را که باید داشته باشید، ندارید. ببینید در تاریخ ۱۴۰۰-۱۳۰۰ ساله‌ی شیعه و در بین ۴۰۰-۵۰۰ عالم

۱. در پایان هر یک از نشست‌های هشت فراز، هزار نیاز، زمانی به پرسش و پاسخ اختصاص یافته بود. در این جا، پرسش‌ها و پاسخ‌ها بر اساس ارتباط موضوعی با متن هر نشست مرتب شده و در این ارتباط با متن به صورت * مشخص شده است. همچنین به دلیل عدم وضوح فایل صوتی و بعضاً طولانی بودن، صورت پرسش‌ها که توسط حضار سالن مطرح شده است در این ویرایش خلاصه شده است.

بزرگ که ما می‌شناسیم، فقط دو نفر به ولایت فقیه اعتقاد دارند، یکی «ملا احمد نراقی» و دیگر آقای خمینی. اما ملا احمد نراقی به این واقعیت معترف است که اگرچه ولایت حق ما روحانیت است و لاکن چون در امور وارد نیستیم، آن را به شاه و سلطنت تفویض می‌کنیم. ملا احمد، مقام ولایت خودش را به احمدشاه تفویض کرد و اجازه داد از مردم مالیات بگیرد، مجازات کند، احکام را اجرا کند و... ولی آقای خمینی گفت روحانیت توانایی اداره کشور را هم دارند. این تنها یک نفر در تاریخ فقه شیعه است. نفر دیگری هم بود «مرحوم شهید ثالث» که او فقط در زمینه‌ی حدود برای روحانیت حق قائل بود که حدود را اجرا کند ولی در امور دیگر مملکت دخالتی نمی‌کرد. شیخ الفقه‌ها، «مرحوم شیخ مرتضی انصاری» که همه‌ی فقه‌های دیروز و امروز به فضائل او معترف هستند، در کتاب مکاسب راجع به ولایت فقیه بحثی مفصل می‌کند و می‌گوید عیب ولایت فقیه فقط این نیست که خبر واحد دارد، اصلا به لحاظ تحقق و حقانیت [ناممکن است]. یعنی انگار دستت را به درخت‌هایی که تیغ دارد بگیری و دستت پر از خون شود و رنج بکشی. این تعبیری است که شیخ مرتضی انصاری، شیخ الفقه‌ها که مقامات معنوی بالایی داشته، کرده‌است. اما عده‌ای هم گفتند این حق فقیه است و فقیه توانایی اداره‌ی امور را هم دارد که ما هم نزدیک ۳۰ سال است آن را تجربه می‌کنیم. به هرصورت بنده هم فکر شما را می‌کنم که روحانیت مخصوصا با جنبش آقای خمینی یک خودآگاهی گروهی طبقاتی پیدا کرده است. این خودآگاهی گروهی و طبقاتی نهضتی در جامعه ایجاد کرد و به قدرت رسید و الان هم هیچ قدرتی را مقابل خودش تاب نمی‌آورد، روشنفکری را اصلا تاب نمی‌آورد. در دهه‌ی ۶۰ شروع کردند به صحبت‌هایی در رادیو و تلویزیون در نفی منورالفکران، در تحقیر منورالفکران و این که فقط روحانیت بوده که همیشه پاک و سالم و خالی از اشکال بوده است. به این جمله‌ی مرحوم شریعتی هم بسیار استناد می‌شد که ما امضای

هیچ روحانی را پای قراردادهای استعماری نمی‌بینیم ولی امضای روشنفکران را می‌بینیم. منورالفکرها همه فاسد، غرب‌زده، خودباخته و خودفروخته بودند. بنده فکر نمی‌کنم چنین تبلیغاتی عاقبت داشته‌باشد و بتواند جای خودش را در دل مردم تسهیم کند. همین ایرانیانی که می‌بینیم در جنبش تنباکو، در نهضت مشروطه، در ۱۵ خرداد، مذهب تکانشان داد، الان دارند از مذهب فرار می‌کنند. مذهب‌گریزی سکه‌ی رایج روز شده و اگر جایی می‌بینید که نمی‌شود، برای ملاحظات امنیتی و حکومتی است.

*** من خیلی ممنونم از آقای مهندس که توضیحات مبسوطی دادند؛ دو مفهوم بیداری مردم را از خودآگاهی ملی جدا کردند و فرمودند که در آن مقطع خودآگاهی ملی هنوز رخ نداده بود. این سوال برای من به وجود آمد که آن را مرتبط کنیم با بحثی که جنابعالی در اول بیاناتتان فرمودید. در مبانی تاریخی یک روش پدیدارشناسانه‌ی هگلی را بیان فرمودید. دیالکتیک آگاهی ملی، دینی و آگاهی مدرن را در تنباکو و اصلاحات که به نظرم در آن ضعف کاریست ایده وجود داشت، با این روش چه‌گونه تحلیل می‌فرمایید؟

عزت‌الله سبحانی: تکیه‌ی بنده بر این بود که در ادبیات موجود ایران ما، تا انقلاب مشروطه، ملت ایران را نمی‌بینیم. این نکته را بنده از کتاب مرحوم کسروی عرض می‌کنم که ملت و ملت ایرانی برای اولین بار در تظاهرات مردم در انجمن‌های مخفی آن زمان و یا به‌طور علنی در انقلاب مشروطه مطرح شد. اما در جریان تنباکو هنوز این مفهوم در میان مردم نبود، ممکن است نزد برخی نخبگان [وجود داشته‌است]. مثلاً میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به این خودآگاهی ملی رسیده بود که در مقابل دخالت استعمار خارجی کشورهای روس و انگلیس مقاومت می‌کرد و در امور تصمیم‌گیری مملکتی قصد قطع [دست] آنها را داشت. میرزاتقی خان امیرکبیر هم در همین کتاب

امیرکبیر و ایران آدمیت جمله‌ای دارد؛ مصاحبه‌ای با همسر سفیر انگلیس به اسم «لیدی شین» دارد که در آن‌جا می‌گوید ما در کشور خودمان دچار مسایلی هستیم، امروزه اتکا به نفس - مقصود اتکای نفس ملی است - فراموش شده و هر کس به دنبال این است که یک پشتیبان خارجی پیدا کند. میرزا تقی‌خان این را به عنوان درد دل می‌گوید؛ می‌گوید مذهب که تا حدودی می‌توانست نوعی ارتباط و وجدان جمعی یا خود جمعی بین مردم ایجاد کند، دیگر امروزه کاربرد ندارد. آن موقع مذهب در بین مقامات دولتی، اشراف و اعیان دیگر کاربرد خودش را از دست داده بود یعنی آن نقش را نداشت که بین وجدان‌های افراد ارتباط برقرار کند، نقش مذهب کم‌رنگ شده بود. آن چیزی را که ما امروز احساس می‌کنیم، امیرکبیر در ایران احساس کرده بود. می‌گفت مذهب نقشش را از دست داده اما آن نقش ملی هم وجود ندارد. هرکس دنبال این است که یک پشتیبان و یک رابطه‌ی خارجی پیدا بکند. می‌شود در حد یک جمله از درددلی که میرزا تقی‌خان امیرکبیر با لیدی شین می‌کند، عبور کرد ولی این جمله خیلی معنا دارد. ایران از خودآگاهی مذهبی عبور کرده اما هنوز به خودآگاهی ملی نرسیده است. یک خودآگاهی در میان بعضی از نخبگان جامعه، نخبگان سیاسی ارباب‌ها و فئودال‌ها هست که در میان آنها هم هنوز خودآگاهی ملی وجود ندارد. این خودآگاهی در زمان مشروطه شروع به پیدا شدن می‌کند که آثارش را به نقل از کتاب مشروطه‌ی مرحوم کسروی، در شعارهایی که مردم یا انجمن‌های مخفی می‌دادند، می‌بینیم. یکی از این آثار این است که مردم چون نظام موجود ایران را یک نظام استبدادی فقیر و عقب‌مانده و مورد استعمار خارجی تشخیص می‌دهند و این برایشان ننگ‌آور است، آرزوی ایران قدیم را می‌کنند. مرحوم عشقی شعری دارد که می‌گوید:

ز دلم دست بدارید خون می‌ریزد رفته‌رفته دلم از دیده برون می‌ریزد
آبرو و شرف و عزت ایران قدیم نکبت و ذلت ایران کنون می‌ریزد

بینید اولاً غم دارد؛ عرض کردم که نخبگان جامعه از شکست‌های جنگ با روس، دخالت انگلیس و عقب‌ماندگی‌ها در دلشان دردها و غم‌هایی داشتند. «[میرزاده‌ی] عشقی»، یکی از این نخبگان است که می‌بیند آن ساختار استبدادی و مذهب سنتی میان مردم، نمی‌تواند از این غم‌ها رها شود، پس پلی بین خودش و ایران قدیم می‌زند تا به ایران قبل از اسلام برگردد. این نکته‌ای را که عرض می‌کنم، در ادبیاتی که از «مرحوم آخوندزاده» هم هست، می‌بینیم. در مکتوباتش این موارد را خیلی بزرگ می‌کند و روی آن تکیه می‌کند که ما هرچه عقب‌ماندگی داریم، محصول اسلام است و ما باید به ایران قدیم برگردیم. در کتاب کاتم که خدمتتان عرض کردم هم لغت ناسیونالیسم را با n کوچک شروع می‌کند که ترجمه‌اش ملی می‌شود، اما در همین مطالب یک ناسیونالیسم با N بزرگ هم دارد که یعنی ملت‌گرایی؛ او می‌گوید که در زمان رضاشاه ناسیونالیسم به معنای ملت‌گرایی یا بازگشت به ایران قدیم رشد پیدا کرد.

به هر صورت بنده منظورم از تکوین وجدان ملی این بود. عرضم هم مستند است به عرایض میرزا تقی‌خان در دردلی که با لیدی شین دارد و دیگر این که در جنبش تنباکو مردم به دنبال ایرانیت نبودند و به دنبال تبعیت از فتوای میرزای شیرازی به عنوان یک امر مذهبی بودند. به این عنوان که کفار آمده‌اند و سرمایه‌های ما را می‌برند، هنوز وجدان ملی تکوین پیدا نکرده بود و یا اگر هم بود، هنوز تنها در میان نخبگان بود نه عموم مردم.

هدی صابر: در حد توان خودم خدمتتان توضیحی می‌دهم. ساختی که شما مطرح کردید، در تنباکو هم تعیین پیدا کرد و در آنجا هم تلنگری به ذهن خورد. ذهن صندوق‌خانه‌ای است که پرده‌های غیرفعال و یا کم‌تر فعالی دارد که نتیجه‌ی مشاهده و عمل خود ذهن است. با همان تمثیلی که آقای مهندس گفتند، اگر تکانی به لیوان ماقبل یخ‌زدن بخورد و تلنگری به ذهن زده شود،

یخ می‌بندد. در بیرون هم اگر اتفاقی بیافتد که آن اتفاق تلنگر یا چکشی به ذهن باشد، ذهن شکل می‌بندد. ذهن کل جامعه و تک تک افراد آن در صندوق‌خانه پرده‌هایی بسته بود؛ [پرده‌ی اول]، ستم سیاسی و فئودالی زمان، پرده‌ی دوم برخوردی که با دو فرد اصلاح‌طلب قبلی - قائم مقام و امیرکبیر، که آمدند سفره‌ی اصلاح بیاندازند [اما] استبداد دوره، سفره‌ی اصلاح را جمع کرد - شده بود. سوم این که مردم هم در ادبیات و هم در واقعیت رعیت خطاب و تلقی می‌شدند و مناسباتشان با قدرت به مفهوم واقعی ارباب‌رعیتی بود. و اواخر، سفره‌های ناصرالدین‌شاه و وام گرفتن به قصد سفر هم که در جهان آن روز [رایج] نبود، اضافه شد. این مجموعه در ذهن‌ها شکل گرفته بود و وقتی یک عنصر آگاهی‌بخش از جهان بیرون هم پیدا شد که آقای مهندس مشخصا به سیدجمال اشاره کردند، تکانی در سرهای آن روز پیدا شده بود، مشخصا متأثر از سید جمال، بعد عبده، رشیدرضا و کواکبی. در حقیقت یک نهضت سلفی راه افتاد که چند وجهه بود؛ وجه اول مبارزه با خرافه در کشورهای اسلامی بود که سید در اولین سرمقاله‌ی نشریه‌ی عروۃ الوثقی بر پاک کردن لوح عقول عموم از خرافه، یعنی یک مبارزه‌ی ضدخرافی - ضدارتجاعی را شروع کرد، یک مبارزه‌ی ضداستعماری را شروع کرد و اتفاقی هم که افتاد تکانی به روحانیت ساکن و وزینی که تحرک اجتماعی داشت، دادند. این تکانه به نوعی به ذهن جامعه هم وارد شد، عوامل آگاهی‌بخش دیگری هم مثل روزنامه‌ی اختر و اتفاقات فکری که قبل از تنباکو در ایران اتفاق افتاده بود، وجود داشت. این انباشت در جامعه منجر به اتفاقی شد که دیالکتیک آن این‌طور قابل تبیین است که مردم یک قدم کیفی جلو آمدند و یک ترک هم به قدرت خورد. آقای مهندس می‌فرمایند مردم تبدیل به ملت شدند، این خیلی مهم بود. جلوتر خواهیم دید در نامه‌ی ناصرالدین‌شاه به میرزای شیرازی واژه‌ی ملت / ایران به کار رفته‌است، قبل از آن اصلا به [ملت] قائل نبودند، [مردم] عوام کل انعام بودند و هیچ انگاره‌ی

مثبتی وجود نداشت. مردم یک قدم جلو آمدند و قدرت هم یک قدم عقب رفت، این دیالکتیک دوره است.

نکته‌ی دیگری که فرمودید صرفاً اسلوب هگلی نیست، هگل خیلی به عین بها نمی‌دهد ولی در تنباکو عین عمل کرد. در حد فهم محدود خودم اشاره کردم که یک وصلت تاریخی بین عین و ذهن صورت می‌گیرد. به عین تنباکو اشاره شد، قرارداد با کسی بود که داشت و کاشت و برداشت و تجارت و... را در بر می‌گرفت، عملاً قرارداد با عینیت زندگی همه‌ی طیف‌های اجتماعی درگیر شد، چه کشت‌کار، چه تاجر بزرگ، چه بنکدار، چه خرده‌فروش و چه کِشنده‌ها [ی تنباکو]، مساله پیدا کردند که یک کمپانی خارجی آمده و امهات جریان تنباکو را از ابتدا تا به انتها در دست گرفته است. اینجا به دیدگاه هگل تبصره می‌خورد و عین هم وارد می‌شود. هگل منطقی‌تر تحول تاریخی را متکی بر فعل و انفعال ذهن می‌داند و به عین بها نمی‌دهد اما آنجا عین هم عمل کرد.

در اصلاحات هم که جناب عالی مطرح کردید، ایده بود ولی مهندسی نشد، ایده‌ی رها و بی‌سازمان. آن ایده، سازمان و نهاد حامی پیدا نکرد و اجتماعی نشد. روشی وجود نداشت که این پروسس را شکل بدهد، صرف این‌که ما می‌خواهیم قدرت را پاسخگو کنیم، ضریب مشارکت را بالا ببریم، تنوع و تکثر ایجاد کنیم، هرم قدرت را بشکنیم و توزیع مجدد قدرت کنیم، ایده‌ها و آرمان‌های خوبی است اما اگر روش نداشته باشد و به سطح ساختمان جامعه منتقل نشود، آرمانی تخیلی در ذهن باقی می‌ماند مثل بخش مهمی از آرمان‌های سوسیالیست‌های تخیلی. تفاوت سوسیالیست‌های علمی با سوسیالیست‌های تخیلی این بود که آرمان را در سطح واقعیت آوردند و جنبش سندیکالیستی راه انداختند، تشکیلات دادند، سازمان‌دهی درست کردند، کارگر به صنف تبدیل شد، صنف اتحادیه پیدا کرد و طبقه‌ی متشکلی در مقابل طبقه‌ی متشکل صاحب سرمایه، مدیران و کارآفرینان برخاسته از

انقلاب صنعتی قرار گرفتند، اتفاقی که هیچ‌گاه در ۷-۸ سال موسوم به اصلاحات رخ نداد. من این‌طور می‌فهمم که ایده آمد ولی ایده مورد استقبال روش، ساختمان‌سازی و مهندسی اجتماعی قرار نگرفت. لذا الان هم که جریان اصلاح طلب کنار رفته است و استراتژی‌اش شکست خورده، ایده‌ها سر جای خود باقی هستند و هنوز هم مهندسی وجود ندارد. در ایران پرولتار و بیل به دستی که دست و پنجه را با ایده در بیاندازند، وجود ندارد. همان‌طور که می‌گویند چهره‌ی روحانیت روشن است چون خیلی در جامعه تردد نداشته و نور ندیده، دست‌های جریان‌های فکری و اپوزسیون ایران هم، دست‌های پاک و پاکیزه‌ای است. سارتر عنوان می‌کند که دست روشنفکر باید آلوده شود، آلودگی مورد نظر او آلودگی به رانت و فساد نیست، آلودگی به این مفهوم که فقط دست کارگر و کشاورز نیست که باید پینه ببندد، روشنفکر هم در ایده‌ی خودش باید دست و مغز و فکر و اندام و سر و گردنش چروک بخورد و پینه ببندد. به نظر من روشنفکران ایران روشنفکران بلورین هستند. اندام اصلاح‌طلبان بلورین بود، ترکی، زخمی، زمختی‌ای، حداقل سیاهی‌ای... این اتفاق نیفتاد. دست با ذهن وصلت پیدا نکرد. ایده مهم است اما ایده باید در عرصه‌ی ساخت و ساز بیاید و ورز بگیرد و نهادی پیدا کند. این اتفاق در این هشت سال رخ نداد و با این وضعیتی هم که الان جریان اصلاح طلب برکنار شده از قدرت دارد، به نظر می‌رسد باز هم به سمت قدرت از دست‌رفته خیز برمی‌دارد و بنا نیست ایده‌ها در اجتماع هندسه پیدا کند. معلم‌ها هم، کارگرها تقریباً و کارمندا تماماً طبقه‌ی حامی اصلاحات بودند اما این‌ها آن قدر از این طبقات دور بودند که این [حامیان] یک به یک کنار رفتند و نه تنها کنار رفتند، بلکه مقابل دولت اصلاحات هم ایستادند و اعتصاب کارگری و معلمی راه افتاد. طبقه انتظار دارد روشنفکر آرمان‌دار بیاید و او را لمس کند نه این که به قول اصفهانی‌ها، تو این طرف جوی و من آن طرف جوی... اصطکاکی صورت نگیرد. دیالکتیکی که شما می‌فرمایید فقط

در سطح ذهن نیست، به هر حال اگر به عین وصلت پیدا کند، منجر به اتفاق می‌شود.

*** مهندس سحابی راجع به مذهب، تاریخ شرع و تاریخ اروپا گفتند که ظاهراً مذهب در پیشرفت ایران مانع نبوده اما آنجا مانع بوده است. نسبت مانع بودن مذهب با توجه به این‌که رنسانس از درون کلیسا جوشید و الان هم الهیات رهایی‌بخش در آنجا بسیار جان دارد. چگونه تعریف می‌شود؟

عزت‌الله سحابی: در این‌که چرا من گفتم مذهب در اروپا مانع جنبش و حرکت بود و در ایران نبود، اولاً توجه کنید که من این گزاره را از کتاب ناسیونالیسم در ایران نقل کردم که می‌گوید در قرن ۱۹ جنبشی در ایران شروع شد که منتهی به تغییرات عمده‌ی سیاسی و اجتماعی در ایران شد و آن چیزی که عامل راه انداختن این جنبش شد چیزی نبود جز مذهب. بسترهای تاریخی جنبش تنباکو را آقای صابر توضیح دادند؛ غرب مهاجم، شرق پذیرا، حکومت ایلی، پادشاهان مردم را ابواب جمعی می‌دانند و آینده هم برای آن‌ها مطرح نیست و تنها نهادی که در ایران اندکی اجازه حضور داشت یا اجازه داشت به زمامداران توصیه و اعتراضی کند، روحانیت بود. در روحانیت قبل از همه سید جمال بود که این قرارداد را فهمید و در نامه‌ای که به «میرزای شیرازی» و علمای آن زمان نوشته مشهود است که محتوای قرارداد را فهمیده که قرار است به کجاها بیانجامد. آقای صابر هم فرمودند که این قراردادها تسخیر سرزمین نیست، تسخیر همه‌ی آینده‌ی یک سرزمین است. سید جمال به میرزای شیرازی این محتوا را گفت و سرانجام منجر به فتوای تحریم تنباکو شد. این تحریم تنباکو آن‌چنان نافذ و موثر بود که حتی در داخل دربار و اندرون ناصرالدین‌شاه، زنان از مصرف تنباکو خودداری کردند. ما اگر مخالف مذهب هم باشیم بالاخره باید بدانیم که مذهب در آن زمان این نقش اجتماعی را داشت. البته با اجزا [ی جنبش] کاری نداریم، در

کتاب ایدئولوژی مشروطیت آمده که تجار با قرارداد تنباکو مخالف بودند. تجار مخالف بودند، کار کردند و موثر هم بودند اما انگیزه‌ی اولیه را مذهب ایجاد کرد و سید جمال قرارداد را فهمید.

اما در اروپا انقلاب فرانسه سه پایه در نظام اجتماعی-سیاسی داشت؛ یک پایه شاه، دیگری اشراف و دربار و یک پایه هم زمین‌داران کوچک‌تر بودند و مردم نقشی نداشتند. مذهب خیلی مهم و قوی بود اما کلیسا جزو هیات حاکمه بود و جنبش و حرکتی نداشت. در دوره‌ی رنسانس هم که خیلی قبل‌تر از انقلاب فرانسه اتفاق افتاد، کلیسا در برابر همه‌ی تغییرات علمی و سیاسی و اجتماعی ایستاده بود. به این ترتیب بود که مذهب یک مانع پیشرفت و تغییر و تحول بود. این یک واقعیت تاریخی است که عرض کردم و از منظر عقیدتی صحبت نمی‌کنیم که مثلاً مسیحیت این است و اسلام نیست. هر موقع هر کدام درست عنوان شوند، مدافع ترقی هستند. این واقعیت مربوط به مسیحیت نیست، مربوط به کلیسا است. کلیسا در واقع مثل روحانیت امروز نه گذشته- عمل می‌کرد. توضیحی که بنده دادم و نقش مذهب را در اروپا بیان کردم، برگرفته از «مرحوم شیخ محمد عبده است که همکار و تا حدودی شاگرد و تحت تاثیر سید جمال بود. او مبارزات زیادی داشت. او در گفتگویی با آرمسترانگ می‌گوید فرق ما و شما این است که شما ترکت دینهم و ترفتمهم، شما دینتان را کنار گذاشتید و جلو افتادید و ترکنا دیننا و تفعلنا، ما دینمان را که ترک کردیم، عقب افتاده شدیم! این توضیحی است که من دارم اگر قانع نشدید بگذارید برای جلسات بعد تا من مطالعه بیشتر داشته باشم.

*** در تعریف از علم تاریخ و فلسفه‌ی تاریخ به نگاه ایرانی و ملی و شرقی

۱. این جمله منسوب به سیدجمال‌الدین اسدآبادی است، همچنین کارن آرمسترانگ شرق شناس انگلیسی در سال ۱۹۹۴، یعنی سال‌ها پس از عبده به دنیا آمده است.

کمتر پرداخته شده است. انتظار این است که نگاه ملی بیشتر باشد.

هر بحثی یک تاریخ پایه می خواهد. در اقتصاد هم همین طور است. تورم، نوسان قیمت ها یا ضریب رشد را بخواهند بگیرند، یک سال را سال پایه قرار می دهند. بالاخره یک برش پایه را باید بگیرند که از آن جا شروع کنی. در دوره ای که سال پایه گرفته شد، تحولات بیشتر آن جا بوده است. به نسبتی که به ایران بیایم بحث ها ملی تر می شود. یعنی جلسهای بعد بحث ملی است و دیگر بحث مدل خام وجود ندارد. همین دوران مشروطه، تاریخ نگری نو در ایران هم راه می افتد. کسروی ای پیدا می شود که روایت مشاهداتی ارائه می کند و تاریخ هجده ساله ای آذربایجان و جنبش مشروطه را می نویسد و تاریخ روایی می شود. جلوتر که می آیی در دهه های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ مارکسیست هایی هستند که تحلیل های تاریخی ای دارند که منطبق بر تحلیل یا دینامیسم تاریخی مدل مارکسی است. مثلاً «آقای باقر مومنی» در دهه ای ۴۰ تاریخ توسعه را در جنگ طبقاتی و مساله ای ارضی در ایران نوشته است یا کارهایی که در دهه های ۴۰ و ۵۰ یکی دو موسسه ای پژوهشی در ایران می کردند یا مذهبی هایی که روی فلسفه ای تاریخ در ایران صحبت کردند، مثل «آقای مطهری» که سلسله بحث هایی را داشته، یا از اندیشمندان نو مثلاً «دکتر پیمان»، بحث فلسفه ای تاریخ را کرده یا مجاهدین هم در راه انبیاء، راه بشر فلسفه ای تاریخ را گفتند، دکتر شریعتی گفت، مهندس بازرگان در راه طی شده ذیل یک سری از تیتراها مثل تازیانه ای تکامل، دیدگاه خودش را روی سمت و حرکت تاریخ بیان کرده است. اگر اجازه بدهید، جلوتر بیایم و به دهه ای ۳۰ برسیم، انگاره ای مهندس بازرگان هست. در دهه ای ۴۰، مجاهدین هستند. دهه ای ۵۰، دکتر پیمان و شریعتی هستند. سعی می کنیم این انگاره ها را در حد توان خلاصه کنیم و بگوییم. همچنین کارهای مرجع تاریخی ای که در ۴۰-۵۰ سال گذشته در ایران انجام شده، فرض کنید که به جنگل که می رسیم کتاب «آقای شعایان» و «آقای فخرایی» مرجع است و

اسلوب تاریخ‌نگاری دارد. جلوتر که بیاییم ادبیات تاریخی خودمان را هم سر جای خودش بررسی خواهیم کرد.

**** در مورد توشه‌ای که گفتید غرب از شرق در دوران رنسانس گرفت،

می‌توانید مشخص کنید واقعا این تاثیرات و توشه‌ها چه بوده است؟

در مورد این توشه، ما روی آن نایستادیم و تنها اشاره‌ای کردیم ولی دوره‌ای را که عصاره‌کشی از علوم شرق عنوان دادیم، دوره‌ای بود که آن‌ها گذاشتند برای واری ادبیات علمی. یعنی به‌طور جدی روی ادبیات فلسفی و به‌خصوص ادبیات رشته‌های علوم مثبت مثل فیزیک، شیمی و ریاضی کار کردند. یعنی وقتی آمدند این طرف کتابخانه‌ها را دیدند، یک دوران گذار است که دوران انتقال میراث ادبیات علمی شرق آن دوران است به غربی که ذهنش تلنگر خورده بود و می‌خواست بلند شود. در آن عصاره‌گیری یک سری روش مشاهده و یک سری روش تعقل برگرفتند. مثلا از «ابن سینا» و «رازی» استفاده‌ی ویژه‌ای کردند، از علم الاجتماع «ابن خلدون» استفاده‌ی ویژه‌ای کردند. در دوران نو از قرن ۱۷ به بعد علم الاجتماع در اروپا آمد اما قبل از آن در شرق وجود داشت. یک بخش، عصاره‌گیری از روش بود، یک بخش از محتوی و یک بخش از دیسپلین بحث‌ها بود.

آن‌ها از شرق این عصاره‌ها را گرفتند و در باب ادبیات هم منتقل کردند. آن‌ها در برخی علوم، عصاره‌هایی را که گرفتند، پله‌ی اول و سکوی پرتابشان شد. با ادبیات امروز می‌شود گفت هر پروژه‌ی اقتصادی که بخواهد تعریف شود، یک فاز صفر دارد که فاز مطالعه و پیش‌نیاز است. فاز صفر آن‌ها واری ادبیات علمی این طرف بود، این اتفاق افتاد. این نکته عنوان شد که همه‌ی متفکران و دست‌به‌قلم‌های تاریخ و خودمان، جنگ‌های صلیبی را نقطه‌ی عطف تلقی کردند. اصطلاح مهندس بازرگان خیلی قشنگ است؛ چکش بیداری! چکش یا پتکی در گله‌ها خورد! یک وقت پتکی در کله می‌خورد و

منجر به بیهوشی دائمی می‌شود از نوع بیهوشی‌هایی که پیرامون خودمان خیلی می‌بینیم ولی آن‌جا منجر به بیهوشی نشد. منجر به این شد که عقل، دینامیسمی پیدا کرد. به نظر من روش و اسلوب و دیسپلین بحث‌ها و جان‌مایه‌ی بحث‌ها کم‌کشان کرد. همان‌طور که توسعه‌ی آن‌ها از محل انباشت طلا و نقره‌ای که از امریکای جنوبی غارت کردند، شکل گرفت، انباشت اولیه‌ی علمی‌شان هم از دست‌مایه‌های شرق شکل گرفت. ولی دیگر در دوران بعدی که آن‌ها استارت را زده بودند، این طرف چیزی نداشت که به آن‌ها بدهد. آن موجودیت‌هایی هم که رو به رشد بود مثل موجودیتی که در هند بود، جانش را گرفتند. هند را هر وقت رها کردند، دستمایه و داشته داشته است اما جانش را که گرفتند دیگر چیزی برای عرضه نداشت. لذا در دوران نو که آن‌ها استارت و شتاب را زدند، دیگر این طرف چیزی برای عرضه نداشت.

عزت/الله سحابی: با اجازه آقای صابر من توضیحاتی تکمیلی خدمتتان می‌دهم. این انتقال میراث برای خیلی پیشتر از قاجاریه و تنباکو بوده است. در دهه‌ی ۲۰ یک مجله آکادمیک برای پدر من می‌آمد به نام Endeavor، تلاش؛ مقاله‌ای داشت با عنوان خدمات مسلمین به علم فیزیک، در آن‌جا مشخصاً به‌طور موردی از این‌که روش تجربی و مشاهده‌ای را شرقی‌ها بنا گذاشتند، صحبت می‌کند و نمونه‌هایش را در «ابوریحان بیرونی»، «زکریای رازی»، «ابن سینا» و «الحیثم» بیان می‌کند. این مقاله نقش الحیثم را در پیدایش علم فیزیک نور بیان می‌کند. مثلاً قانون دکارت را که می‌گوید قانون تابش و انعکاس چه نسبتی دارند، الحیثم متوجه بوده است. مقاله همه‌ی این‌ها را به این نسبت می‌دهد که مسلمان‌ها روش مشاهده‌ای و تجربی را در تحقیقات خودشان به کار می‌بردند و نه بحث‌های منطقی را. نکته‌ی دیگر هم در کتاب *احیای فکر دینی* «مرحوم اقبال [لاهوری]» در فصل روح فرهنگ اسلامی آمده است. او بحث‌هایی دارد، من جمله می‌گوید واضح علم تجربی «بیکن»

فرانسوی است. او در این مقاله نشان می‌دهد بیکن شاگرد یک انگلیسی بود که در اسپانیا و در مکتب‌خانه‌های مسلمانان درس خوانده بود و واضح روش تجربی و عدول‌کننده از روش‌های منطقی است؛ همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد که پیشگام علوم تجربی که پیشتاز تمدن علمی امروز است، مسلمان‌ها بوده‌اند.

هدی صابر: نکته دیگر این است که در آن‌جا همیشه سیستم ثبت و ضبط بوده؛ روش‌ها، محتواها و سازمان‌ها ثبت شده است. این‌جا حتی در دوران خمودگی هم اتفاقاتی افتاده، اما ثبت نشده است. در دوران نوین هم ما سیستم ثبت و ضبط نداریم. در حوزه‌های مختلف به نظر من اتفاقات زیادی افتاده اما نه نظام ثبت داشته‌ایم و نه خود فرد آن را ثبت کرده است. در دوران جدید هم که آن‌ها استارت تحول را زدند، قطعاً در شرق و ایران خودمان هم اتفاق‌هایی افتاده اما آن اتفاق‌ها در مسیر پیشرفت و تحول بشر ثبت نشده است.

*** چرا رنسانس در شرق اتفاق نیفتاد؟

بالاخره آن حرکت جان‌مایه‌ای داشت و اتفاقاتی افتاد، ذهن رها شد و ذهن که رها شد، مذهب هم به خدمت دوران آمد. مذهب، مذهب، مذهب اعتراضی‌ای بود که بر مذهب دوران قبل از خودش شورید و مذهب پروتست، اعتراض شد. آن مذهب در گُنه خودش هم مشوق کار بود و هم مشوق سرمایه. اتفاقی که آن زمان در اروپا افتاد الان هم برقرار است. «ماکس وبر»، تحقیق ویژه‌ای در کشورهای پروتستان کرده است که جان‌مایه‌ی پیشرفت چه بوده است؟ در مورد مذهب تئوری پروتستان بود که جهان را نو دیدند، جهانی که انسان می‌آید که در آن کار کند و آن را تغییر دهد. تحلیل این است و تحلیل درستی هم هست. می‌گوید کشورهای پروتستانی که پروسه‌ی توسعه‌ی آن‌ها با عقاید کالوین و لوتر استارت خورد، ضریب پیشرفتگی الان آنها بیشتر از کشورهای کاتولیک اروپاست. الان در اروپا

مناطق کاتولیک‌نشین همه عقب‌مانده‌ترها هستند؛ اسپانیا، پرتغال و بعد ایتالیا که حلقه‌ی اتصال عقب‌مانده‌ها با پیشرفته‌هاست. اما پرتستان‌ها مثل هلند و بلژیک و به خصوص آلمان سمبل پیشرفت هستند. یعنی هم فکر به لحاظ علمی آزاد شد و هم مذهب پشתיبان سرمایه‌داری جدید شد. وبر در آلمان پژوهشی انجام داده و می‌گوید از رنسانس به بعد تجار و صنعتگران و کارآفرین‌ها همه از پروتستان‌های متعصب هستند که مذهب اعتراض و دینامیسم آن در وجودشان درتیده است. لذا یک وجه هم مذهب حامی توسعه است. اما این طرف این اتفاق‌ها نیافتاد یعنی مظاهری از پیشرفت در هند و ایران بود اما نه نظام عقلی جدید پشתיبان‌ش شد و نه مذهب. مذهب اصلاً بنا نبود اتفاق‌ها را در دنیا سامان بدهد. هنوز هم در مذهب سستی رسمی همین است و شور و شر، تغییر جهانی و تلاطمی در آن وجود ندارد. لذا آن‌جا ابزار و اصناف که پشت هم‌دیگرند، نه این‌که طراحی از قبل پیش‌بینی شده‌ای وجود داشته باشد اما هرکس دینامیسمی پیدا کرد، کار خودش را کرد؛ با دو عنصر روش و مذهب پشתיبان، صنعتگر، کارآفرین، تولیدکننده، کشاورز و... [کار خودش را کرد]. جملاتی که کالون و لوتر دارند مثل آیات انجیلی است که مشوق سرمایه‌داری بی‌مه‌ار است. یعنی مجوز بی‌مه‌اری سرمایه را جملات تاریخی کالون و لوتر دادند. از منظر آن‌ها انسان به این جهان آمده که جهان را تغییر بدهد با سه عنصر فکر و کار و سرمایه. این عناصر در اینجا غایب بود و هنوز هم غایب است.

در بخشی از شرق که سرمایه پیشرفت کرد مثلاً فرض کنید اژدهای زرد یا چهار ببر آسیا، نظام اعتقادی آن‌ها چند عنصر را داخل خودش کرد؛ نظام اعتقادی آن‌ها خیلی دینامیسم ندارد. تلاطم و دغدغه و اینها خیلی در آن نیست اما انضباط آهنین در آن است. نظم‌پذیری مطلق در آن است. لذا کشورهای شرقی‌ای که اعتقادات کنفوسیوسی داشتند برای خودشان الان اژدهایی هستند و صدایشان پژواکی دارد. ولی در بقیه‌ی جهان که مذهب

آخرت را تشویق می‌کند و دینامیسمی ندارد و مجوز حاکمیت طبقات پوسیده را می‌دهد، نمی‌تواند آن نقش‌ها را ایفا کند. فرض کنید الان یک مکانیک راحت موتور را پیاده می‌کند و بعد، راحت وصلش می‌کند؛ آن موتور تاریخ ابزاری است که هرکس برای خودش فراهم کرده است. مذهب جدید برای خودش، روش‌مندها برای خودشان، صنعتگر برای خودش و هرکس در حد خودش ملاتش را فراهم کرد و آتش شله‌قلم‌کار خوش‌لعب و خوش‌عطری راه افتاد که البته بعداً بوهای دیگری از آن راه افتاد. به این شکل توسعه، عناصر حامی پیدا کرد. ولی اینجا [در شرق] در کشورهایی مثل ما مذهب و سایر عناصر، حامی توسعه نشدند و ظاهراً هم به نظر می‌رسد که بنا نیست به این زودی از توسعه حمایت کنند.

فهرست منابع^۱

- اصفهانی کربلایی، شیخ حسن، تاریخ دخانیه. به کوشش رسول جعفریان، چاپ اول، ۱۳۷۷، دفتر نشر الهادی.
- ترابی فارسانی، سهیلا، تجار مشروطیت و دولت مدرن، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۸۴، فصل سوم.
- روزول پالمر، رابرت، تاریخ جهان نو. ابوالقاسم طاهری، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۸۴، جلد دوم.
- کدی، نیکی. ر.، تحریم تنباکو در ایران. شهرخ قائم مقامی، چاپ اول، ۱۳۵۶، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان. باهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی نشر آگاه و نوین، چاپ چهارم، ۱۳۶۲، جلد اول، صفحات ۶۰-۱۹.

۱. این منابع به عنوان راهنمایی برای مطالعه بیشتر در ابتدای نشست‌های فراز تنباکو توسط هدی صابر ارائه شده است.